

A portrait of an elderly man with dark hair, wearing round glasses, a dark suit, a white shirt, and a patterned tie. He is looking slightly to the right with a gentle expression. The background is blurred, showing what appears to be a desk or a bookshelf.

خوابستان و شعرهای دیگر

تی. اس. الیوت

شاپور احمدی

فراہستان و شعرهای دیگر۱

فراہستان

و شعرهای دیگر

تی. اس. الیوت

فراہستان

و شعرهای دیگر

برگردان

شاپور احمدی

نما

نام-شماره

۱. فراہستان / ۷

یک. فاکسپاری مرده

دو. دستی شطرنج

سه. فطابہ ی آتش

چهار. مرگ در آب

پنج. چنین گفت تندر

۲. سرود عاشقانه‌ی جی. آلفرد پروفراک/ ۵۷

۳. آدمهای پوک/ ۷۱

۴. سفر مغان/ ۸۵

۵. ماریئا/ ۹۳

۶. چارشنبه‌فاکستران/ ۹۹

یادداشت گرداننده / ۱۲۳

- پیوست. خانه‌های پاک. شاپور احمدي / ۱۲۶

فراستان

۱۹۲۱

Nam Sibyllam quidem Cumis ego ipse oculis meis
vidi in ampulla pendere, et cum illi pueri dicerent:
Σίβυλλα τί θέλεις; respondebat illa: ἀποθανεῖν θέλω.^۱

برای ازرا پائند»

Il miglor fabbro ۳

یادداشتها

۱. «آری، و من با چشمان خود سیبل Sibyl را در کومه Cumae دیدم که در قفسی آویزان بود و هنگامی که پسران از او پرسیدند: سیبل چه آرزویی داری؟ پاسخ داد: میفواهم بمیرم.» از the satyricon of peronius

۲. Ezra Pound (۱۸۸۵-۱۹۷۲)، شاعر آمریکایی که به الیوت در بازنگری فراستان یاری رساند.

۳. «برترین استاد» در Dant's Purgatorio

یک. فاکسپاری مرده

آوریل بیرمترین ماه است، از فاک مرده
یاسها را میرویانَد، فاطره و هوس را
درهم میآمیزد، با باران بهاری
ریشهای افسرده را بر میانگیزد.
زمستان گرممان نگه میداشت، زمین را
در برف فراموشی میپوشاند، میاتی اندک
به آوندهای فشک میدماند.
تابستان متمیرمان میکرد، با رگباری از باران
روی اشتارن برگرسه^۱ فرا می رسید؛ در شبستان درنگ میکردیم،
۱۰ و با دمیدن خورشید به راهنمان میرفتیم، به هوفگارتن^۲
و قهوه مینوشیدیم، و ساعتی گفتگو میکردیم.
Bin gar keine Russin, stamm'aus Litauen, echt deutsch.^۱
و در دوران کودکی که در خانه ی آرچدوک^۲، پسر عمویم
به سر میبردیم، او با سورتمه مرا بیرون میبرد،
۵ و وملت میکردیم. میگفت ماری ،
ماری، خودت را ممکم بگیر، و پایین میرفتیم.
در کوهستان آدم احساس میکند (ها) شده است.

I. THE BURIAL OF THE DEAD

APRIL is the cruellest month, breeding
Lilacs out of the dead land, mixing
Memory and desire, stirring
Dull roots with spring rain.

5 Winter kept us warm, covering
Earth in forgetful snow, feeding
A little life with dried tubers.

Summer surprised us, coming over the Starnbergersee
With a shower of rain; we stopped in the colonnade,
10 And went on in sunlight, into the Hofgarten,
And drank coffee, and talked for an hour.

Bin gar keine Russin, stamm' aus Litauen, echt deutsch.
And when we were children, staying at the archduke's,
My cousin's, he took me out on a sled,
15 And I was frightened. He said, Marie,
Marie, hold on tight. And down we went.

In the mountains, there you feel free

بیشتر شب را مطالعه میکنم، و زمستانها به جنوب میروم.

چه هستند این ریشههایی که چنگ انداخته‌اند، چه شافیهایی میروید^۳

۲۰ از زباله‌دان سنگی؟ ای پسر انسان،

تو نمیتوانی پاسخ دهی یا گمانی کنی، تو تنها میشناسی

تلی از پیکره‌های درهم شکسته را، آنجا که فورشید میتابد،

و درخت فشک سرپناهی ندارد و زنجره امیدی نمیدمد،^۴

و از سنگ فشک زمزمه‌ی آبی بر نمی‌آید. تنها

۲۵ در زیر این صفره‌ی سرفرنگ سایه‌ای هست،

(بیا به زیر سایه‌ی این صفره‌ی سرفرنگ)،

و من چیزی متفاوت با سایه‌ها که بامداد

در پیات گاه بر میدارد نشانت فواهم داد.

سایه‌ها که شامگاه بر می‌آید تا دیدارت کند؛

۳۰ من ترس را در مشتی غبار نشانت فواهم داد.

Frisch weht der Wind

Der Heimat zu

Mein Irisch Kind

Wo weilest du? ۶

۳۵ «سال پیش، نفست، گل سنبل به من دادی

مردم به من دفتر سنبل میگفتند.»

- با این همه هنگامی که از سنبلستان باز می‌آمدیم،

بازوانت پر بود و گیسوانت فیس، نمیتوانستم

سفن بگویم، و پشمانم فسته بودند، من

۴۰ نه زنده بودم و نه مرده، و چیزی نمیدانستم،

نگاه میکردم به قلب روشنایی، سکوت.

Od' und leer das Meer. ۷

مادام سوستاستریس^۸، غیگوی مشهور

I read, much of the night, and go south in the winter.

What are the roots that clutch, what branches grow

20 Out of this stony rubbish? Son of man,

You cannot say, or guess, for you know only

A heap of broken images, where the sun beats,

And the dead tree gives no shelter, the cricket no relief,

And the dry stone no sound of water. Only

25 There is shadow under this red rock,

(Come in under the shadow of this red rock),

And I will show you something different from either

Your shadow at morning striding behind you

Or your shadow at evening rising to meet you;

30 I will show you fear in a handful of dust.

Frisch weht der Wind

Der Heimat zu.

Mein Irisch Kind,

Wo weilest du?

35 You gave me hyacinths first a year ago;

'They called me the hyacinth girl.'

—Yet when we came back, late, from the Hyacinth garden,

Your arms full, and your hair wet, I could not

Speak, and my eyes failed, I was neither

40 Living nor dead, and I knew nothing,

Looking into the heart of light, the silence.

Od' und leer das Meer.

Madame Sosostriis, famous clairvoyante,

سرمای سفتی فورده بود، با این مال
۴۵ او را اندیشمندترین زن اروپا میدانند،
با دستی ورق شوم. بین، او گفت، ۹
ورق توس، نافدای مغروق فینیقیایی،
(آنها مرواریدهایی هستند که چشمان او بودند، بنگرا!) ۱۰
این بلادوناست، بانوی صفرها ۱۱
۵۰ بانوی موقعیتها.

اینجا مردی است با سه تکه چوب، و این است چرففلک،
و این بازرگان یک چشم است، و این ورق،
که سفید است، چیزی هست که بر دوش میکشد،
و دیدنش بر من مراه است. من نیافتم
۵۵ مرد ملقاویز را. بترس از مردن در آب.
انبوه مردمان را میبینم، میگردند ملقهوار.
سپاسگزارم. اگر فانم اکتون ۳ عزیز را دیدی،
بگو خودم جدول فالبینی را برایش میآورم:
آخر این روزها آدم باید فیلی محتاط باشد.

۶۰ شهری و همی،
در مه قهوه‌ایرنگ بامدادی زمستانی،
جمعیتی بر پل لندن ۴ روان بود، چندان ۱۳
که گمان نمی‌کردم مرگ دنبال کرده باشد آن همه را.
آنها بریده و کمیاب بر می‌آمد، ۱۴
۶۵ و هر کسی به جلوی پای خود چشم دوخته بود.
از سربالایی میگذشتند و به سوی خیابان کینگ ویلیام ۵ پایین میرفتند،
آنجا که سنت ماری وولناث ۶ ساعتها را بر می‌شمرد
با صدایی بیجان در آفرین ضربه ی ساعت نه ۱۵

Had a bad cold, nevertheless

45Is known to be the wisest woman in Europe,

With a wicked pack of cards. Here, said she,

Is your card, the drowned Phoenician Sailor,

(Those are pearls that were his eyes. Look!)

Here is Belladonna, the Lady of the Rocks,

50The lady of situations.

Here is the man with three staves, and here the Wheel,

And here is the one-eyed merchant, and this card,

Which is blank, is something he carries on his back,

Which I am forbidden to see. I do not find

55The Hanged Man. Fear death by water.

I see crowds of people, walking round in a ring.

Thank you. If you see dear Mrs. Equitone,

Tell her I bring the horoscope myself:

One must be so careful these days.

60Unreal City,

Under the brown fog of a winter dawn,

A crowd flowed over London Bridge, so many,

I had not thought death had undone so many.

Sighs, short and infrequent, were exhaled,

65And each man fixed his eyes before his feet.

Flowed up the hill and down King William Street,

To where Saint Mary Woolnoth kept the hours

With a dead sound on the final stroke of nine.

آنجا کسی را دیدم که آشنا بود، ایستادم، فریاد زدم: «استتسون»^{7۱}

۷۰ کسی که در مایلی با من در کشتی بودی!۱۶

لاشهای که سال پیش در باغت کاشته بودی،

آیا سبز کرده است؟ امسال گل میدهد؟

یا سرمای ناگهانی بسترش را به هم میریزد؟

آن سگ را دور کن از آنجا، دوست آدمها است،

۷۵ یا با ناخنهایش دوباره آن را میگذد!۱۷

You! hypocrite lecteur!—mon semblable,—mon frère!۱۸

پانویسها

- 1.Staranbergerse. دریاچه ای نزدیک مونیخ.
- 2 .Hofgarten پارکی عمومی در نزدیکی مونیخ
- 3.Mrs.Equitone
- 4.London Bridge
- 5.king Willam Street
- 7.Stetso
- 6 saunt Mary Woolnoth

here I saw one I knew, and stopped him, crying 'Stetson!
70'You who were with me in the ships at Mylae!
'That corpse you planted last year in your garden,
'Has it begun to sprout? Will it bloom this year?
'Or has the sudden frost disturbed its bed?
'Oh keep the Dog far hence, that's friend to men,
75'Or with his nails he'll dig it up again!
'You! hypocrite lecteur!—mon semblable,—mon frère!'

یادداشت‌های فاکسپاری مرده

۱. من ابدأ روس نیستم، اهل لیتوانیام، آلمانی واقعی.
۲. Archduke لقب شاهزادگان سلطنتی در اتریش.
۳. قیاس کنید با کتاب مزقیال نبی ۱-۲ (الیوت):
ای پسر انسان، بر پاهایت بایست، و با تو سخن خواهم گفت.
۴. قیاس کنید با کتاب جامعه ۵-۱۲ (الیوت)
۵. صفره دارای لمنی مسیمی است و به عیسی مسیح اطلاق میشود.
۶. (رجوع شود به 1.verses 5-8, Tristan und Isolde) (الیوت)
۷. میوزد فنک، باد به سوی زادگاه، ای کودک ایرلندیام، کجا انتظار میکشی؟
(رجوع شود به 3,verse24, Tristan und Isold) (الیوت)
۸. Sosostiris اسمی سافتگی به مصری.
۹. من با اصول دسته ورق تاروت Tarot آشنایی دقیقی ندارم و آشکارا از اصول آن دور شده‌ام تا با منظورم جور در آید. مرد ملقاویز، یکی از ورقهای آن، مقصود مرا به دو صورت بیان میکند: یکی اینکه در ذهنم با فدای ملقاویز فریزر The Hanged God of Frazer سازگار است و دیگر آنکه با شفص باشلاق بر سر در سفر اصصاب به اماوس Emmaus (در قسمت پنجم آن) هماهنگ است، ملاحظه فینیقیایی و بازگان پس از آن می-آیند، همچنین «انبوه مردم» و «مرگ در آب» که در بخش چهارم شعر دیده میشود. مردی با سه تکه چوب (یکی از اجزای شافص ورق تاروت) را کاملاً به دلخواه با «شاه ماهیگیر» ربط داده‌ام. (الیوت)
۱۰. نگاه کنید به شکسپیر، طوفان، پرده ی اول، صفحه ی دوم.
۱۱. Belladonna. the Lady of the Roks
بلادونا به معنی بانوی زیبا و همچنین نام گیاهی زهرآگین، واژه‌ای است ایتالیایی، و کلمه ی Lady (با-بزرگ) صفت و نامی است برای حضرت مریم.
۱۲. قیاس کنید با بودلر:
Boudelaire: Fourmillante cite, plein de reves,/ou le spectre en plein jour raccroche le passant.
(الیوت)
- شارل بودلر (۱۸۶۷-۱۸۲۱)، گل‌های شیطان، هفت پیرمرد: شهری پرهمهمه، شهر آکنده از رویاها، / جایی که ارواح در تابش بیرمق روز در کنار رهگذران کام بر میدارند.

۱۳. قیاس کنید با دانته: In ferno 3.55-57 (الیوت)

آنچه‌ان صفی از مردم، / که من هرگز باور نمی‌کردم / مرگ آن همه را دنبال کرده باشد.

۱۴. قیاس کنید با دانته In fero 4.25-27 (الیوت)

اینجا، تا جایی که با شنیدن میتوان گفت، مویه ای جز آه ها بر نمی‌آمد و هوای بیرونی را به تپش در می‌آورد.

۱۵. چیزی که بارها به آن توجه کرده‌ام. (الیوت)

سنت ماری وولنات (st.may woolnoth) کلیسایی است در شهر لندن.

۱۶. Mylae نام باستانی Milayyd بندری است بر ساحل شمالی سیسیلی. نبرد مایلی (۲۶۰ پس از میلاد) در

اولین جنگ کارتاژی، همچنان که در جنگ جهانی اول، بر سر اهداف اقتصادی بود.

۱۷. قیاس کنید با مرثیه در شیطان سفید وبستر: the Dirge in Wester's white Devil (الیوت)

اما گرگ را از آنها دور کن، او دشمن آدمی است، / چه با ناخنهایش دوباره آنها را در خواهد آورد.

۱۸. رجوع کنید به Baudelaire, Fleurs du Mal (الیوت). این سطر آفرین جمله‌ی دیباچه‌ی گل‌های شیطانی

بودلر است به نام Aulecteur (به خواننده): **فواندهی ری‌کار، همانندم، برادرم!**

دو. دستی شطرنج

تفتی که بر آن نشسته بود، چون سریری سوزان
بر سنگ مرمر میتابید، جایی که آینه
بر پایههای کندهکاری شده با تکه‌های پرفوشه
۱۰ که از آن کپیدانی طلایی سرک میکشید
(دیگری چشمش را پشت بال فود پنهان کرده بود)
شعلههای شمع‌دان هفتشافه را دوچندان میکرد
و باز میتاباند روشنایی را روی میز همچنان که
درفشش جواهراتش بر می‌آمد و با آن تلاقی میکرد،
۱۵ و بیرویه از جعبه‌های اطلسی اسراف میبارید.
در شیشه‌های عاج و بطریهای رنگی
با درهای باز، عطرهای سافتگی شگفت‌آورش در کمین بودند،
(روغنی، پودر یا مایع، آشفته و درهم
که مواس را غرقه می‌سافتند در رایحه‌هایی فوش؛ و با هوایی
۲۰ که از راه پنجره تازه میشد، می‌جنبیدند و اوچ می‌گرفتند
بر زبانهای درازنفس شمع،
و دودشان را بر لاکوریا میریختند،

II. A GAME OF CHESS

THE Chair she sat in, like a burnished throne,
Glowed on the marble, where the glass
Held up by standards wrought with fruited vines
80From which a golden Cupidon peeped out
(Another hid his eyes behind his wing)
Doubled the flames of sevenbranched candelabra
Reflecting light upon the table as
The glitter of her jewels rose to meet it,
85From satin cases poured in rich profusion;
In vials of ivory and coloured glass
Unstoppered, lurked her strange synthetic perfumes,
Unguent, powdered, or liquid—troubled, confused
And drowned the sense in odours; stirred by the air
90That freshened from the window, these ascended
In fattening the prolonged candle-flames,
Flung their smoke into the laquearia,

و اَشکال سقف نگارین را می‌لرزاندند.

کُنْده‌ی دریایی مساندود

۹۵ سبز و نارنجی می‌سوفت در قاب سنگی (نگارنگی)

که در روشنایی غمناک آن، دلفین کندهکاری شده‌ای شناور بود.

بر فراز پیشبفاری قدیمی نشان داده میشد

(همچنان که پنجرهای نمای جنگل را نمودار میکند) ۳

دگر دیسی فیلولمل که شاهی و مشی ۴

۱۰۰/ به او گستاخانه تجاوز کرده بود؛ هنوز آنجا بلبل

با نوایی دست نیافتنی سراسر بیابان را پر میکرد

و هنوز او مینالید، و هنوز دنیا دنبال میکند،

جیکجیک را در گوشهای پلید.

و دیگر کندههای فرسوده‌ی زمان

۱۰۵/ بر دیوار روایت شده بود؛ شکلهای ماتم زده

که به بیرون خم شده بودند، در همان حال، اتاق مجاور را ساکت میکردند.

پاها می‌سیریدند بر پلهها.

در روشنایی آتش، زیر برس، گیسوانش

سوسوکنان پخش میشد

۱۱۰/ در واژهها بر میافروفت، آن گاه بیرممانه خاموش میشد.

اعصابم امشب فرابه. آره، فراب. پیشم بمون.

باهام صمبت کن. چرا تو هیچ وقت مرفی نمی‌زنی؟ چیزی بگو.

داری به چی فکر میکنی؟ به چی؟ چی؟

من هرگز نفهمیده به چی فکر میکنی؟ فکر نکن.

۱۱۵/ من فکر میکنم در کوی موشهای صمرايي به سر می‌بریم ۵

Stirring the pattern on the coffered ceiling.
Huge sea-wood fed with copper
95Burned green and orange, framed by the coloured stone,
In which sad light a carved dolphin swam.
Above the antique mantel was displayed
As though a window gave upon the sylvan scene
The change of Philomel, by the barbarous king
100So rudely forced; yet there the nightingale
Filled all the desert with inviolable voice
And still she cried, and still the world pursues,
'Jug Jug' to dirty ears.
And other withered stumps of time
105Were told upon the walls; staring forms
Leaned out, leaning, hushing the room enclosed.
Footsteps shuffled on the stair.
Under the firelight, under the brush, her hair
Spread out in fiery points
110Glowed into words, then would be savagely still.

'My nerves are bad to-night. Yes, bad. Stay with me.
'Speak to me. Why do you never speak? Speak.
'What are you thinking of? What thinking? What?
'I never know what you are thinking. Think.'

115I think we are in rats' alley

آنجا که مردها استفوانهایشان را از دست داده‌اند.

«صدای چیه؟»

بادی است به زیر در.

«مالا صدای چیه؟ باد چه کار میکنه؟»

۲۰ / هیچ و باز هیچ.

«آیا»

هیچی نمیدونی، هیچی نمیبینی، به یاد نمیآوری

هیچی؟»

به یاد میآورم

۲۵ / آنها مرواریدهایی هستند که پشمان او بودند.

«تو زندهای یا نه؟ هیچی توی سرت نیست؟»

ولی

وای وای وای آن راگ شکسپیری^۸

چقدر زیباست

۳۰ / چه قدر هوشمندانه

«مالا باید چه کار کنم؟ چه کار کنم؟»

«همین جوری که هستم بیرون میدوم، و قدم میزنم در فیابان

با موهای آویزان، این طور. فردا چه کار کنیم؟

بعدش چه کار کنیم؟»

۳۵ / آبی گرم در ساعت ده.

و اگر باران ببارد، ماشینی سر پوشیده در ساعت چهار.

و دستی شطرنج میزنیم^۹

و پشمان بیپلک را فوایم فشرد در انتظار ضربهای بر در. ***

.....

Where the dead men lost their bones.

'What is that noise?'

The wind under the door.

'What is that noise now? What is the wind doing?'

120Nothing again nothing.

'Do

'You know nothing? Do you see nothing? Do you remember

'Nothing?'

I remember

125Those are pearls that were his eyes.

'Are you alive, or not? Is there nothing in your head?'

But

O O O O that Shakespeherian Rag—

It's so elegant

130So intelligent

'What shall I do now? What shall I do?'

'I shall rush out as I am, and walk the street

'With my hair down, so. What shall we do to-morrow?

'What shall we ever do?'

135The hot water at ten.

And if it rains, a closed car at four.

And we shall play a game of chess,

Pressing lidless eyes and waiting for a knock upon the door.

.....

وقتی شوهر لیل 1 سربازباش را تمام کرد، گفتم –

۱۴۰ / مرفم رو نخاییدم، خودم بهش گفتم،

کمی زودتر میفواهیم ببندیم ۱۰

مالا که آلبرت 1 داره بر میگرده، خودت رو کمی فوشگل کن.

او میفواد بدونه با اون پولی که بهت داد دندون بگذاری

چه کار کردی. بهت داد، خودم اونجا بودم.

۱۴۵ / تو باید اونا همه رو در بیاری، لیل، و یک دست تمیز بذاری.

آلبرت گفت، قسم میخورم نمیتونم به صورتت چشم بندازم.

گفتم، منم دیگه نمیتونم. به فکر آلبرت بیچاره باش،

چار سال توی ارتش بوده، میفواد فوش باشه،

گفتم، اگه تو بهش نرسی، دیگران هستن

۵۰ / گفت، درسته، گفتم، همینه دیگه.

گفت، اون وقت فوب میدونم ممنون کی باشم، و به من زل زد.

کمی زودتر میفواهیم ببندیم

گفتم، اگر دوست نداری همین جور باش.

دیگران میتونن بردارند و بو کنند اگر تو نمیتونی.

۵۵ / ولی اگر آلبرت زد رفت، نگی بهت نگفتم:

گفتم، باید از خودت فحالت بکشی که این قدر قدیمی به نظر میآیی

(فقط سیو یک سال داشت).

گفت، تقصیرم نیست، صورتش تو هم رفت،

گفت تقصیر قرصهاییست که خوردم تا سقط کنم

۶۰ / (او تا حالا پنج تا داره، نزدیک بود سر جرح 2 کوچولو بمیره.)

دواساز گفت، رو به راه میشی، ولی هیچ وقت مثل اول نشدم.

گفتم، فیلی اممقی.

When Lil's husband got demobbed, I said—

140I didn't mince my words, I said to her myself,

Now Albert's coming back, make yourself a bit smart.

He'll want to know what you done with that money he gave you

To get yourself some teeth. He did, I was there.

145You have them all out, Lil, and get a nice set,

He said, I swear, I can't bear to look at you.

And no more can't I, I said, and think of poor Albert,

He's been in the army four years, he wants a good time,

And if you don't give it him, there's others will, I said.

150Oh is there, she said. Something o' that, I said.

Then I'll know who to thank, she said, and give me a straight look.

HURRY UP PLEASE IT'S TIME

If you don't like it you can get on with it, I said.

Others can pick and choose if you can't.

155But if Albert makes off, it won't be for lack of telling.

You ought to be ashamed, I said, to look so antique.

(And her only thirty-one.)

I can't help it, she said, pulling a long face,

It's them pills I took, to bring it off, she said.

160(She's had five already, and nearly died of young George.)

The chemist said it would be alright, but I've never been the same.

You *are* a proper fool, I said.

گفتم، فُب دیگه، اگه آلبرت نفواد ترکِت کنه، فودش بهتر میدونه.

اگر بچه نمیخواین چرا ازدواج کردین؟

۶۵ / کمی زودتر میفواهیم ببندیم

فوب، همون یکشنبه آلبرت اومد فونه، رون بریون فوک داشتند،

از من هم برای شام دعوت کردند، داغ داغ مزه شو پیشیدم-

کمی زودتر میفواهیم ببندیم

کمی زودتر میفواهیم ببندیم

۷۰ / شب فوش بیل ۳. شب فوش لو ۴. شب فوش می ۵. شب فوش.

خیر پیش. شب فوش. شب فوش.

شب فوش، بانوان، شب فوش، بانوان نازنین، شب فوش، شب فوش .

پانویسها

1.lil 2.Albert 3.George 4.Bill 5.lou 6.May

Well, if Albert won't leave you alone, there it is, I said,
What you get married for if you don't want children?

165HURRY UP PLEASE IT'S TIME

Well, that Sunday Albert was home, they had a hot gammon,
And they asked me in to dinner, to get the beauty of it hot—

HURRY UP PLEASE IT'S TIME

HURRY UP PLEASE IT'S TIME

170Goonight Bill. Goonight Lou. Goonight May. Goonight.

Ta ta. Goonight. Goonight.

Good night, ladies, good night, sweet ladies, good night, good
night.

للهاداشتهای دستی شطرنج

۱. قیاس کنید با Antony and Cleopatra, 2.2.1.190 (الیوت)
شکسپیر: آنتونی و کلئوپاترا، صمفی دوم، پرده دوم:
قایقی که در آن نشسته بود، مانند سریری سوزان / بر آب میسومت.
۲. سقف نگارین laquearia (مجمع شود به Aneid.1.726 (الیوت)
ویرژیل: آنهاید، کتاب اول، بیت ۷۲۶:
**مراغهای تازه افروخته را از سقف نگارین می‌ویزند
و مراغها با شعله‌شان بر شب میره میشوند.**
۳. نمای جنگل Sylva Scene (مجمع شود به Milton,Paradis, lost,4.140 (الیوت)
۴. (مجمع شود به Ovid, Metamorphoses, 6, Philomela
بنا به اساطیر یونان فیلومل دفتر شاه آتن، به دست تریوس Tereus شوهر خواهر خود بیسیرت و لال شد. با
خواهر خود پروکنه Procne از گوشت پسر تریوس خوراکی ساختند و به او فوراندند و آن گاه گرفتند. پس از
آنکه تریوس به جستجوی آنها در آمد، هر سه به صورت پرنده در آمدند: فیلومل پرستو (در اوید بلبل)، پروکن
بلبل و تریوس هدهد.
۵. (مجمع شود به قسمت سوم، سطر ۳ ۱۹، خرابستان (الیوت)
۶. قیاس کنید با J.Webster, The Devil's law Case(3.2.162 (الیوت)
آیا باد هنوز در آن در میوزد؟
۷. Rag (پلاس، شندره)، آواز رگتایم آمریکایی.
۸. Shakespephria (شکسپیری) املای نادرست Shakespearean (شکسپیری)
۹. قیاس کنید با بازی شطرنج در
Middleton's Women Beware Women (الیوت)
۱۰. جمله‌های مرسوم که میفروشهای انگلستان در آخر کارشان میگویند. Hurry up please its time

سه. قطابه‌ی آتش

فیمه‌ی رود درهم شکست. آفرین انگشتان برگ
چنگ میزنند و در شامل نمناک فرو میروند. باد
۷۵ / خاک قهوه‌ای را در مینوردد خاموش. فرشتگان کوپیده‌اند.
تمیز^۱ لطیف، آهسته رو، تا آواز به آخر برسد.
رودفانه با فود نیاورده است بطریهای فالی، کاغذهای ساندویچ،
دستمالهای مریر، جعبه‌های مقوایی، ته‌سیگار
و دیگر نشانه‌های شبهای تابستانی را، فرشتگان کوپیده‌اند
۸۰ / و دوستانشان، وراث مفتفور مدیرکله‌ها
کوپیده‌اند، بیآنکه نشانه‌های بر جای بگذارند.
نزدیک آبهای لیمان^۲ نشستم و گریستم.
تمیز لطیف، آهسته رو تا آواز به آخر برسد،
تمیز لطیف، آهسته رو، من بلند و طولانی نمیخوانم.
۸۵ / ولی در پشت سرم در سوزی سرد می‌شنوم
تقتق استفوانها را، و نیشفندی که گوش تا گوش باز شده است.

موشی صمرایی به نرمی از میان بیشه‌ها خزید
شکم لیزش را روی شامل میکشید

III. THE FIRE SERMON

THE river's tent is broken: the last fingers of leaf
Clutch and sink into the wet bank. The wind
*175*Crosses the brown land, unheard. The nymphs are departed.
Sweet Thames, run softly, till I end my song.
The river bears no empty bottles, sandwich papers,
Silk handkerchiefs, cardboard boxes, cigarette ends
Or other testimony of summer nights. The nymphs are departed.
*180*And their friends, the loitering heirs of city directors;
Departed, have left no addresses.
By the waters of Leman I sat down and wept...
Sweet Thames, run softly till I end my song,
Sweet Thames, run softly, for I speak not loud or long.
*185*But at my back in a cold blast I hear
The rattle of the bones, and chuckle spread from ear to ear.

A rat crept softly through the vegetation
Dragging its slimy belly on the bank

در حالی که در کانال کندرو ماهی می‌گرفتم
۱۹۰ / در شامگاهی زمستانی در پیرامون انبار گاز
و بر هلاکت پادشاه، برادرش اندیشناک بودم
و بر مرگ پادشاه پیش از او، پدرم.
پیکرهای سفید، برهنه بر خاک فیس و پست
و استفوانهای افکنده در دخمهای کوچک و پست و خشک
۱۹۵ / که تنها با پای موشها به تفتق می‌افتادند سال به سال.
اما در پشت سرم گاه‌به‌گاه میشنوم
صدای بوقها و موتورهایی که می‌رسانند
سویله ۳ را به خانم پرت‌تر ۴ در بهار ۴۰
آه ماه درفشان بر خانم پرت‌تر میتابد
۲۰۰ و بر دفترش

آنها پاهایشان را در آب سودا می‌شویند. ه

Et O ces voix de nfants chantant dans la coupole? ۶

تیت تیت تیت

میک میک میک میک میک

۲۰۵ / که آن طور گستاخانه تجاوز شده بود.

ترو ۷

شهری وهمی

در مه قهوه‌های نیمروزی زمستانی
آقای یومینیدس^۵، بازگان از میری^۶
۲۱۰ / پرریش و پشم، با جیبی پر از مویز
سی. آی. اف. در لندن: ارائه‌ی اسناد
به فرانسه‌ی عامیانه دعوت کرد از من

While I was fishing in the dull canal
190On a winter evening round behind the gashouse
Musing upon the king my brother's wreck
And on the king my father's death before him.
White bodies naked on the low damp ground
And bones cast in a little low dry garret,
195Rattled by the rat's foot only, year to year.
But at my back from time to time I hear
The sound of horns and motors, which shall bring
Sweeney to Mrs. Porter in the spring.
O the moon shone bright on Mrs. Porter
200And on her daughter
They wash their feet in soda water
Et, O ces voix d'enfants, chantant dans la coupole!

Twit twit twit
Jug jug jug jug jug jug
205*So rudely forc'd.*
Tereu

Unreal City
Under the brown fog of a winter noon
Mr. Eugenides, the Smyrna merchant
210*Unshaven, with a pocket full of currants*
C.i.f. London: documents at sight,
Asked me in demotic French

ناهار را در هتل فیابان کنن 7 صرف کنیم
و آخر هفته در متروپل بگذرانیم.

۲۱۵ در ساعت کبود، هنگامی که چشمها و کمرگاه
از پشت میز کنده میشوند، هنگامی که موتور آدمی منتظر میماند
مانند تاکسیای که در انتظار میتپد،
من تیرسیاس، با نابینایی، در میان زندگی دوگانها تپوتا پ میکنم، ۹
پیرمردی با پستانهای زنانه پروکیده. میتوانم ببینم
۲۲۰ در ساعت کبود، شامگاهان که میشتابد
به سوی منزل، و ملوان را از دریا به خانه باز میآورد، ۱۰
و ماشیننویس را پسینگاه به منزل، تا میز صبحانههاش را جمع کند، و روشن کند
بخاریاش را، و قوطیهای کنسرو را باز کند.
بیرون از پنجره بیملامظه پهن کرده است
۲۲۵ زیرپوشهای فشکیدههاش را که واپسین پرتو آفتاب بر آنها افتاده است.
در کانپه (که شب بستر اوست) انباشته است
جورابها را و دمپاینها، بلوزها، سینهبندها.
من تیرسیاس پیرمردی با پستانهای نوک پروکیده
صمنه را یافته و بقیه را پیشگویی کردم-
۲۳۰ من نیز در انتظار مهمان نافوانده بودم.
او جوانی با چهره‌ی پرجوش وارد میشود،
شاگرد بنگاه ملکی کوچکی، با نگاهی دریده،
یکی از آن عوامی که عزتنفس برآزندههاش است
همچنان که کلاهی ابریشمین بر سر میلیونری برادفوردی. 8
۲۳۵ اکنون زمان مناسبی است، همان طور که گمان میکند،
غذا تمام شد، زن پکر و فسته است.

To luncheon at the Cannon Street Hotel
Followed by a weekend at the Metropole.

215At the violet hour, when the eyes and back
Turn upward from the desk, when the human engine waits
Like a taxi throbbing waiting,
I Tiresias, though blind, throbbing between two lives,
Old man with wrinkled female breasts, can see
220At the violet hour, the evening hour that strives
Homeward, and brings the sailor home from sea,
The typist home at teatime, clears her breakfast, lights
Her stove, and lays out food in tins.
Out of the window perilously spread
225Her drying combinations touched by the sun's last rays,
On the divan are piled (at night her bed)
Stockings, slippers, camisoles, and stays.
I Tiresias, old man with wrinkled dugs
Perceived the scene, and foretold the rest—
230I too awaited the expected guest.
He, the young man carbuncular, arrives,
A small house agent's clerk, with one bold stare,
One of the low on whom assurance sits
As a silk hat on a Bradford millionaire.
235The time is now propitious, as he guesses,
The meal is ended, she is bored and tired,

میکوشد او را غرق نوازشهایش کند
 گرچه زن بیمیل است هنوز سرزنشی نکرده است
 آتشین و جدی ناگهان یورش میبرد،
 ۲۴۰ دستهای جستجوگرش با مقاومتی برافروزد نمیکنند؛
 غرورش پاسفی نمیخواهد،
 و از سر بیخیالی آن را بدرد میگوید.
 (من تیرسیاس از پیش تجربه کردهام همهی آنچه
 بر این کانپه یا بستر انجام گرفته است؛
 ۲۴۵ من که در زیر دیوارهای شهر تیبر نشستهام^{۱۱}
 و در میان پایینترین طبقات مردگان گام زدهام.)
 آفرین بوسه را بزرگوارانه نثار میکند،
 و راهش را کورمالکورمال میجوید و پله را در تاریکی مییابد.

زن بر میگردد و لمظهای در آینه مینگرد،
 ۲۵۰ بهسفتی رفتن محشوقش را متوجه میشود؛
 از ذهنش تنها اندیشههای نیمبند میگذرد؛
 «فوب، بالاخره انجام گرفت. فوشمالم همه چیز تموم شد.»
 وقتی زن دلکش اسیر هوس میشود
 و دوباره در اتاقش تنها قدم میزند،
 ۲۵۵ با دستهایش خودبهخود موهایش را صاف میکند،
 و صفمهای روی گرامافون میگذارد. ۱۲
 «این آهنگ از روی آب به سویم فزید.»^{۱۳}
 و در طول شامل، در امتداد خیابان ملکه ویکتوریا.^۹
 ای شهر شهر، من میتوانم گاهگاه بشنوم
 ۲۶۰ در کنار میخانهای در خیابان تیمز سفلی،^{۱۰}
 ناله‌ی یک ماندولین^{۱۱} را

Endeavours to engage her in caresses
Which still are unproved, if undesired.
Flushed and decided, he assaults at once;
240Exploring hands encounter no defence;
His vanity requires no response,
And makes a welcome of indifference.
(And I Tiresias have foresuffered all
Enacted on this same divan or bed;
245I who have sat by Thebes below the wall
And walked among the lowest of the dead.)
Bestows on final patronising kiss,
And gropes his way, finding the stairs unlit...

She turns and looks a moment in the glass,
250Hardly aware of her departed lover;
Her brain allows one half-formed thought to pass:
'Well now that's done: and I'm glad it's over.'
When lovely woman stoops to folly and
Paces about her room again, alone,
255She smooths her hair with automatic hand,
And puts a record on the gramophone.

'This music crept by me upon the waters'
And along the Strand, up Queen Victoria Street.
O City city, I can sometimes hear
260Beside a public bar in Lower Thames Street,
The pleasant whining of a mandoline

و زمزمه و فغان را از درون آن
آنجا که ماهیگیران هنگام ظهر یله میشوند: جایی که دیوارهای
سنت ماگنوس شهید^{۱۲} بر پا میدارد
۲۶۵ شکوه بیانناپذیر نقشهای زرین و سفید را. ۱۴

رود عرق میکند ۱۵
نفت و قیر.
کرمیها را می‌رانند
جزر و مد پیایی
۲۷۰ بادبانهای قرمز
گسترده
به سمت پناهگاه کشتی بر دکلهای سنگین تاب میخورند
کرمیها میشوند
الوار لغزان را
۲۷۵ و به گرینویچ^{۱۳} می‌رسانند
از کنار جزیره‌ی سگهای ۱۶
ویالالا لیا
والالا لیاالا

الیزابت^{۱۴} و لیستر^{۱۵}
۲۸۰ پارو میزدند
عرشه به شکل صدفی
مطلا بود
قرمز و طلایی
موجی چابک
۲۸۵ هر دو شامل را پُرچین میکرد

And a clatter and a chatter from within
Where fishmen lounge at noon: where the walls
Of Magnus Martyr hold
265Inexplicable splendour of Ionian white and gold.

The river sweats
Oil and tar
The barges drift
With the turning tide
270Red sails
Wide
To leeward, swing on the heavy spar.
The barges wash
Drifting logs
275Down Greenwich reach
Past the Isle of Dogs.
 Weialala leia
 Wallala leialala

Elizabeth and Leicester
280Beating oars
The stern was formed
Red and gold
The brisk swell

باد جنوب غربی

بر رود میبرد

طنین ناقوسها را

از برجهای سفید

۲۹۰ ویالالیا

والالا لیالا

«ترامواها و درفتان گردآلود.

موصله‌ی هایبوری ۱۶ را ندارم. ریچموند ۱۷ کیو ۱۸

نصفانم کردند. ۱۸ نزدیکیهای ریچموند زانوهایم را بالا کشیدم

۲۹۵ طاقباز دراز شدم بر کف قایقی باریک.»

«پاهایم در مورگیت ۱۹ است، و قلبم

در زیر پایم. پس از آن اتفاق

گریه کرد. قول داد از اول شروع کنیم.

هیچ نظری ندارم. نمیدانم از چه بیزار باشم؟»

۳۰۰ «بر ماسه‌های مارگیت ۲۰

نمیتوانم ربط دهم

هیچ چیز را با چیزی دیگر.

نافنهای شکسته‌ی دستهای کثیف.

قوم من، قوم فروتن که هیچ

۳۰۵ انتظاری ندارد.»

لا لا

به کار(تا) ۲۱ آن گاه آمدم ۱۹

Southwest wind
Carried down stream
The peal of bells
White towers
290Weialala leia
Wallala leialala

'Trams and dusty trees.
Highbury bore me. Richmond and Kew
Undid me. By Richmond I raised my knees
295Supine on the floor of a narrow canoe.'
'My feet are at Moorgate, and my heart
Under my feet. After the event
He wept. He promised "a new start".
I made no comment. What should I resent?'
300'On Margate Sands.
I can connect
Nothing with nothing.
The broken fingernails of dirty hands.
My people humble people who expect
305Nothing.'
la la

To Carthage then I came

میسوزم میسوزم میسوزم میسوزم ۲۰

خداوندگارا تو برگزیدی مرا ۲۱

۳/۰ خداوندگارا تو گزید

میسوزم.

پانویسها

1. Thames 2. Ieman دریاچه‌ی ژنو 3. sweeney 4. Porter
5. Eugenid 6. Asmyrna ازمیر، بندری در ترکیه‌ی شرقی 7. Cannon
8. Bardford 9. Queen Victoria 10. Lower Tthames 11. Mandolin
12. St.magnus Martyr
13. Greenwich دهکده‌ای در لندن، در جنوب رود تیمز مقابل جزیره‌ی سگا
14. Elizabeth 15. Leicester
17. Richmond 18. Kew در مومئی غرب لندن بالای رودخانه‌ی تیمز
19. Moorgate 16. Highbury منطقهای فقیرنشین در شرق لندن
20. MargateSands کرانه‌های واقع در فور رودخانه‌ی تیمز
21. Carthage

Burning burning burning burning

O Lord Thou pluckest me out

310O Lord Thou pluckest

Burning

لذذاشتهای فطابهی آتش

۱. (مجمع شود به Spenser, Prothalamion) (الیوت)
۲. قیاس کنید با The Tepest, 1.2 (الیوت)
شکسپیر: طوفان. پرده‌ی اول. صحنه‌ی دوم:
در شامل نشسته بودم و بر هلاکت پادشاه پدرم دیگر بار گریستم.
۳. قیاس کنید با Mervell, To His Coy Mistress (الیوت)
۴. قیاس کنید با Day, Parliament of Bees
هنگامی که چون گوش دهی نگاه فواهی شنید صدای بوقها و شکار که می‌رسانند Actaeon را به دیان Diana در فصل بهار بایی که همه پوست برهنه‌اش را فواهند دیالیوت)
۵. من منشأ، تصنیفی را که این سطرها از آن گرفته شده است نمیدانم. این تصنیف از سیدنی استراليا برایم نقل شده است. (الیوت)
۶. (مجمع شود به: Parsial, Verlaine) (الیوت)
و آه از صداهاى کودکانى که در جایگاه کُر آواز می‌خوانند.
۷. Tereu تقلیدی است از صدای بلبل که از صدای Tereus برگرفته شده است، همان که از فیلولم هتک مرمت کرده بود.
۸. سی. آی. ال Carriage and insurance to London کرایه و بیمه تا لندن آزاد. (الیوت)
۹. تیرسیاس گرچه فقط تماشاگری است و بهراستی یکی از قهرمانان نیست، مهمترین شفصیت در این شعر است و همه‌ی قسمت‌های آن را به هم مربوط می‌سازد. همچنان که بازرگان یکپشم (فروشنده ی موی‌ها) با ملوان فینیقیایی یکی میشود، و این یکی نیز از فردیناند Fredinand شاهزاده‌ی ناپلی جدا نیست، همچنین تمامی زنان یکی هستند، و هر دو جنسیت در تیرسیاس به هم می‌رسند. آنچه تیرسیاس می‌بیند، در واقع جوهر شعر است.
- همچنین به این داستان از Odvid اووید که از لحاظ انسانشنافتی برا ی ارزش زیادی دارد توجه کنید: در Ovid's Metamorphos روایت میشود که زمانی جو Jove فراوان باده نوشیده بود و به شوفی کردن با جونو Juno پرداخت. جو گفت: شما زنان بیشتر از ما مردان از عشق لذت می‌برید. جونو قبول نمی‌کرد. بنابراین تصمیم گرفتند از تیرسیاس فرامند که هر دو جنبه‌ی عشق را آزموده بود جو یا شوند. (روزگاری او با ضرب‌ه‌ی

عصایش دو افعی بزرگ را که در جنگل سرگرم جفتگیری بودند آزرده بود و (شگفت آورانه) از حالت مردی به زنی درآمد و هفت سال را این گونه به سر برد. در سال هشتم همان دو افعی را دید و گفت: اگر ضربهای بر شما این نیرو را دارد که جنسیت کوبنده را دگرگون سازد پس دوباره بر شما میزنم. با این گفتار بر سر افعیها کوبید و هیئت نخستین خود را پیدا کرد، همان گونه که زاده شده بود، پس هنگامی که به نزاع تفریمانه ی جو و جونیو فرا خوانده شد، جانب جو را گرفت. گفتهاند جونیو که بیش از آنچه سزاوار بود برآشفت، تیرسیاس را به نابینایی ابدی محکوم کرد، ولی فدای جاودان در برابر بینایی از دست رفته، نیرویی به او داد تا آینده را پیشگویی کند. بنابراین از آن دوران محکومیت با سربلندی بیرون آمد.

۱۰. این سطر ممکن است همچون شعر سافو Sappho دقیق نباشد ولی منظورم ماهیگیری ساحلی هستند که شامگاه باز میگردند. (الیوت)

۱۱. تیرسیاس نسلها در تیبز Thebes زندگی میکرد. جایی که تراژدی ادیپوس و کرنن رخ داد، او در نزد دیوارهای تیبز به پیشگویی میپرداخت.

۱۲. (رجوع شود به Goldsmith, The song in the Vicar of Wake field (الیوت)

وقتی زن دلکش اسیر هوس میشود/ و فیلی دیر از فریب مردان آگاه میشود/ چه افسونی میتواند افسردگی او را بیوشاند/ با چه ترفندی میتواند گناه خود را پاک کند؟

۱۳. (رجوع شود به شکسپیر The Tempest (الیوت)

۱۴. به نظر من معماری درونی کلیسای سنت ماگنوس شهید یکی از والاترین کارهای سر کریستوفر Sir Christophor است. (الیوت)

۱۵. آواز دختران تیمز از اینجا شروع میشود. از سطر ۲۹۲ تا سطر ۳۰۶ آنها به نوبت میخوانند. (رجوع شود به : Gotterdammerung, 3.1: the Rim-daughters (الیوت)

۱۶. گرینویچ Greenwich دهکدهای است در لندن، واقع در جنوب رود تیمز، در مقابل جزیره ی سگها the Isle of Dogs.

۱۷. Queen Elizabeth and Earl Leicester (Sir Robert Dudley)

(رجوع شود به: J.A.Froude, Elizabeth, vol.1, ch,4, letter of De Quadra to Philip of Spin:

در قایقی بودیم و بازیهای روی رودخانه را تماشا میکردیم، ملکه و لرد ربرت و خود من بر عرشه گرد آمده بودیم، آنها شروع کردند همین طوری مرف میزدند و تا آنها پیش رفتند که لرد ربرت بالا فره گفت: از آنها که من هم روی عرشه هستم دلیلی ندارد که آنها با هم ازدواج نکنند، اگر ملکه بپذیرد (الیوت)

۱۸. قیاس کنید با Purgatorio, 5, 133 (الیوت)

به خاطر آورید که لا پیا La Pia هستم. سیئنا Siena برپایم کرد، مارما Mamma نابودم کرد.

۱۹. (رجوع شود به St. Augustine's Confessions

**آن گاه به کارتاز آمد، جایی که کالدرون ناپاک a caldron دوست داشت درباره ی سرزمینهای معدنی
بسراید، (الیوت)**

۲۰. متن کامل موعظه ی آتش بودا را (که از لحاظ اهمیت با «موعظه ی بر فراز کوه» مسیح برابری میکنند) و
این کلمات از آن گرفته شده است میتوانید در کتاب نامبرده پیدا کنید: Henry Clark Warren's
Buddhism in Translation. Harward Oriental Servies.
۲۱. از St. Augustine's Confessions

گرد آمدن این دو نهاد معنویت شرق و غرب به عنوان نقطه ی اوج این قسمت از شعر به عنوان نقطه ی اوج این
قسمت از شعر، تصادفی نبوده است. (الیوت)

چهار. مرگ در آب

فلباس فینیقای^۱، دو هفته پس از مرگش،
آوای مرغان دریایی را فراموش کرد و امواج ژرف دریا
و سود و زیان را.

۳۱۵ جریانی در زیر دریا
زمزمهکنان استخوانهایش را گرد آورد. همچنان که فیز بر میداشت و میافتاد
از مراحل عمر و جوانیاش گذشت
و به گردابی در غلتید.
یهود یا نیهود

۳۲۰ ای کسی که چرخ را میگردانی و به سوی باد مینگری،
بیندیش به فلباس، که روزگاری مانند تو فوشاندام و بلندبالا بود.

IV. DEATH BY WATER

PHLEBAS the Phoenician, a fortnight dead,
Forgot the cry of gulls, and the deep seas swell
And the profit and loss.

A current under sea 315

Picked his bones in whispers. As he rose and fell
He passed the stages of his age and youth
Entering the whirlpool.

Gentile or Jew

O you who turn the wheel and look to windward, 320
Consider Phlebas, who was once handsome and tall as you.

پنج. چنن گفت تندر

پس از افروفتگی مشعلها بر چهره‌های عرقریز
پس از سکوت یفزده در باغها
پس از عذاب مهیب در جایگاههای سنگی
۳۲۵/ فغان و مویه
زندان و کاف و پژواک تندر بهاری
بر فراز کوهستان دوردست
آن که زنده بود اکنون مرده است
ما که زنده بودیم اکنون داریم میمیریم
۳۳۰/ با کمی بردباری
اینجا آبی نیست تنها صفره است
صفره و نه آب و جاده‌ی شنزار
جاده‌ای که بر فرازمان پیچ می‌خورد در میان کوهستان
که کوهستانی است از صفره‌های بی‌آب
۳۳۵/ اگر آبی وجود داشت می‌ایستادیم و مینوشیدیم
در میان صفره‌ها نمیتوان درنگ کرد یا اندیشید
عرق فشکد و پاها در شن مانده است
اگر فقط آبی در میان صفره‌ها وجود میداشت
دهان کوهستان مرده از دندان کرمو که نمیتواند تُف بیندازد

V. WHAT THE THUNDER SAID

AFTER the torchlight red on sweaty faces
After the frosty silence in the gardens
After the agony in stony places
325The shouting and the crying 325
Prison and place and reverberation
Of thunder of spring over distant mountains
He who was living is now dead
We who were living are now dying
330With a little patience 330

Here is no water but only rock
Rock and no water and the sandy road
The road winding above among the mountains
Which are mountains of rock without water
335If there were water we should stop and drink 335
Amongst the rock one cannot stop or think
Sweat is dry and feet are in the sand
If there were only water amongst the rock
Dead mountain mouth of carious teeth that cannot
spit

۳۴۰ اینجا آدمی نه میتواند بایستد نه دراز بگشد نه بنشیند
متی سگوتی در کوهستان نیست
فقط تندر عقیمی بدون باران
متی انزوا در کوهستان نیست
ولی پهره‌های عبوس برافروخته پوزفند میزنند و دندانقروچه میکنند
۳۴۵ از درِ فانه‌های ترک فورده‌ی فشتی
اگر آبی بود

و نه صفره
اگر صفره بود
و همین طور آب
و آب
۳۵۰ چشم‌های
برک‌های در میان صفرها
اگر زمزمه‌ی آب بود فقط
نه زنجره
و آواز علف فشتک
۳۵۵ فقط صدای ریزش آب بر صفرهای
جایی که باسترک گوشه‌گیر در کاجها آواز می‌فواند
چیک چیک چیک چیک چیک چیک
ولی آبی نیست

کیست آن سومین نفر که همیشه در کنار تو راه می‌رود؟ ۳
۳۶۰ وقتی میشمارم، تنها تو و من با هم هستیم
ولی وقتی به جاده‌ی سفید در پیش مینگریم
همیشه شفص دیگری در کنارت راه می‌رود
سبکبال پیچیده در شنلی قهوه‌ای، کاکلدار

340Here one can neither stand nor lie nor sit

There is not even silence in the mountains

But dry sterile thunder without rain

There is not even solitude in the mountains

But red sullen faces sneer and snarl

345From doors of mudcracked houses

If there were water

And no rock

If there were rock

And also water

And water

350A spring

A pool among the rock

If there were the sound of water only

Not the cicada

And dry grass singing

355But sound of water over a rock

Where the hermit-thrush sings in the pine trees

Drip drop drip drop drop drop drop

But there is no water

Who is the third who walks always beside you?

360When I count, there are only you and I together

But when I look ahead up the white road

There is always another one walking beside you

Gliding wrapt in a brown mantle, hooded

نمیدانم مرد است یا زن

۳۶۵ - ولی کیست در آن سوی تو؟

آن صدای پیست بالا در هوا

مویه سوگواری مادرانه

کیستند فیل کاکلداری که یورش می‌آورند

بر دشتهای بیپایان، و بر زمین شکافته می‌لغزند

۳۷۰ و بر گردشان تنها افقی بیروح ملقه افکنده است

چه شهری است آن، بر فراز کوهها

میشکند و شکل میگیرد و در هوای کبود از هم میپاشد

کافها فرو میریزند

اورشلیم، آتن، اسکندریه

۳۷۵ وین، لندن

شهر وهمی

زنی گیسوان بلند و سیاهش را سفت کشید

و بر آن سیمها نوایی به نجوا نواخت

و ففاشها و صورتهای بپگانه در روشنایی کبود

۳۸۰ سوت زدند، و بالهایشان را کوبیدند

و با سر از دیواری تیره پایین فزیدند

و سروته در هوا کافهایی بودند

که با طنین زنگهای فاطره‌انگیز، ساعتها را می‌شمردند

و صداهایی از درون آبانبارهای فاک و چاههای فشک آوازفوان بر میآمد

۳۸۵ در این مفرهی پوسیده در کوهستان

در مهتاب رنگ‌پریده، علف دارد می‌فواند

I do not know whether a man or a woman
365—But who is that on the other side of you?

What is that sound high in the air
Murmur of maternal lamentation
Who are those hooded hordes swarming
Over endless plains, stumbling in cracked earth
370Ringed by the flat horizon only
What is the city over the mountains
Cracks and reforms and bursts in the violet air
Falling towers
Jerusalem Athens Alexandria
375Vienna London
Unreal

A woman drew her long black hair out tight
And fiddled whisper music on those strings
And bats with baby faces in the violet light
380Whistled, and beat their wings
And crawled head downward down a blackened wall
And upside down in air were towers
Tolling reminiscent bells, that kept the hours
And voices singing out of empty cisterns and exhausted wells.

385In this decayed hole among the mountains
In the faint moonlight, the grass is singing

بر فراز گورهای درهم پیرامون پرستشگاه
پرستشگاهی متروک است، فقط آشیانه‌ی باد است.
پنجرهای ندارد، و درش بر پاشنه می‌چرند،
۳۹۰ استفوانهای فشکیده کسی را آزار نمیدهند.
فقط بر تاج باغ فروسی ایستاد
قوقولی قوقو قوقولی قوقو
در درخشش برق. آن گاه با تندبادی نمناک
باران آغاز شد

۳۹۵ گنگ ۱ در فود غلتید، و برگهای سبک
در انتظار باران بودند، و ابرهای سیاه
گرد آمده بودند در دوردست، بر فراز هیماوانت. ۲
جنگل کژ شد، و خاموش قوز کرد.
آن گاه گفت تندر
۴۰۰ داه

داتا: چه نثار کرده‌ایم؟
دوست من، فونی که میلرزاند قلبم را
شجاعت هولناک لمظهای سرسپردگی
که قرنی دوراندیشی نمیتواند باز گرداند
۴۰۵ از این روست، و تنها از این رو که باز مانده‌ایم
چیزی که در یادنامه‌هایمان یافت نمیشود
یا در یادگارهای تنیده‌ی عنکبوت نیک‌کردار
یا در زیر مهرهایی که قاضی لاغراندام برداشته است
در اتاقهای خالی ما
۴۱۰ دا

دایادهوام: گوش به کلید داده‌ام

Over the tumbled graves, about the chapel
There is the empty chapel, only the wind's home.
It has no windows, and the door swings,
390Dry bones can harm no one.
Only a cock stood on the rooftree
Co co rico co co rico
In a flash of lightning. Then a damp gust
Bringing rain

395Ganga was sunken, and the limp leaves
Waited for rain, while the black clouds
Gathered far distant, over Himavant.
The jungle crouched, humped in silence.
Then spoke the thunder

400D A

Datta: what have we given?

My friend, blood shaking my heart
The awful daring of a moment's surrender
Which an age of prudence can never retract

405By this, and this only, we have existed
Which is not to be found in our obituaries
Or in memories draped by the beneficent spider
Or under seals broken by the lean solicitor
In our empty rooms

410D A

Dayadhvam: I have heard the key

در قفل در یک بار و تنها یک بار چرخید
ما به کلید میاندیشیم، هر یک در زندان خود
با اندیشیدن به کلید هر کدام زندانی را باور میکنیم
۴۱۵ تنها در شامگاه است که شایعات اثیری
یک لمظه کوریولان ۷ درهم شکستهای را زنده میکنند.
دا

دامیاتا قایق پاسخ داد
شاداب، به دستی آزموده با بادبان و قایق
۴۲۰ دریا آرام بود، قلبتان پاسخ میدهد
شاداب، وقتی فرا خوانده میشود، سرسپرده میتپد
برای دستهای نگهدارنده

بر شامل نشسته بودم
ماهگیری میکردم، و دشت بایر پشت سرم بود ۸
۴۲۵ دستکم آیا زمینهایم را مرتب میکنم؟ ۹
پل لندن فرو میریزد فرو میریزد فرو میریزد
Poi s'ascose nel foco che gli affina.^{۱۰}
آه پرستوپرستو! ۱۱
Quando fiam uti cheli
Le Prince d'Aquitaine a la tour abolie ۱۲
۴۳۰ این تکهپارهها را برابر ویرانههایم رسانده‌ام
هان آن گاه میسازمت. هیرانیمو دوباره دیوانه شد. ۱۳
داتا. دایادهوایم. دامیاتا.

۴۳۰ شانتیه شانتیه شانتیه ۱۴

پانویسها

۱. Gang, Ganges (رودی در بنارس که از هیمالایا به خلیج بنگال میریزد).

۲. Himavant (قله‌ای در هیمالایا)

Turn in the door once and turn once only
We think of the key, each in his prison
Thinking of the key, each confirms a prison

415Only at nightfall, aetherial rumours
Revive for a moment a broken Coriolanus
D A

Damyata: The boat responded
Gaily, to the hand expert with sail and oar
420The sea was calm, your heart would have responded
Gaily, when invited, beating obedient
To controlling hands

I sat upon the shore
Fishing, with the arid plain behind me
425Shall I at least set my lands in order?

London Bridge is falling down falling down falling down

Poi s'aspose nel foco che gli affina
Quando fiam ceu chelidon—O swallow swallow
Le Prince d'Aquitaine à la tour abolie
430These fragments I have shored against my ruins
Why then Ile fit you. Hieronymo's mad againe.
Datta. Dayadhvam. Damyata.

Shantih shantih shantih

یادداشت‌های مین گفت تندر

۱. در قسمت نفست بفش پنجم این شعر، سه موضوع به کار رفته است: سفر به Emmaus، نزدیک شدن به نمازخانه پرفطر Chapel Perilous (نگاه کنید به Miss Weston's book) و انمطاط فعلی اروپای غربی (الیوت).
۲. باسترک کوپک hermit thrush، این باسترک گوشه‌گیری است که صدای آن را در استان Quebec شنیده‌ام، آواز یک چیک آن به همین شکل معروف است. (الیوت)
۳. این سطرها با خواندن شرح یکی از سیامتهای قطب جنوب الهام گرفته شده است (نمیدانم کدام شرح ولی به نظر Shakleton)؛ این طور که گروهی از سیامان در آفرین مد تواناییشان فیال برشان داشت که یک همراه دیگر به جز آنچه واقعاً می‌شمردند در کنارشان بود. (الیوت)
۴. قیاس کنید با Herman Hesse, Blik ins [A Glimpse into] در مال ماضر نیمی از اروپا، دستکم اروپای شرقی، در مسیر رسیدن به آشوب، سرمست در جذبه‌های قدیسانه بر لبهی پرتگاه سیر میکند همچنان که مستانه می‌خواند، گرچه مزامیر را می‌فواند مانند دیمپتری کارامازوف (Dostoyevski's Brothers). بر این سرودها شهروند سرکش می‌فندد و قدیس و پیامبر با پشیمانی اشتکار گوش می‌سپارند. (الیوت)
۵. Datta (نثار کن)، Dayadhvam (همدردی کن)، Damya (مراقبت کن). اسطوره‌ی معنای تندر را میتوان در اپانی‌شاده‌ها پیدا کرد: Brihadaranyaka-Upanishad, 5,1 افسانه‌ی هندی از این قرار است که فدایان و آدمیان و ایزدان هر کدام به نوبت از پراپاتی (Prajapati) فدای بزرگشان در خواست کردند: «پروردگارا، با ما صحبت کن.» به هر کدام با یک هبا پاسخ داد: «دا» و هر گروه از آنها به سبکی متفاوت آن را تکرار کرد: داتا، دایادهوام، دامیاتا. آنچه آن بانگ الهی یعنی تندر تکرار میکند همان است که فدای بزرگ گفته است: دا، دا، دا. بفشایش کنید، همدردی نمایید، از نفستان مراقبت کنید. بنابراین سفص به این سه اصل باید عمل کند.
۶. قیاس کنید با Inferno, 33, 46 من از زیر برج ومشتناک شنیدم در قفل میشود. و همچنین F.H.Bradley, Apprancis and Reality
- هیجانان فارجمایم برایم از اندیشه‌ها و امساعات شفصیام کمتر نیستند. به هر صورت تجربهایم در درون فودم صورت می‌گیرد، و بر بیرون بسته است. به طور مساوی و متقابل هر مداری نسبت به آن دیگرانی که در آن قرار گرفته‌اند کدر و کور است. فلاصه همچنان که وجود در یک روح تجلی میکند، تمامی جهان برای هر کس، افتصاص به همان روح دارد. (الیوت)
۷. کوریولان Coriolanus (در اثری از شکسپیر) سرداری رومی که به دشمنان روم پیوست و بر روم تافت. سرانجام از تسفیر روم درگذشت و پس از بازگشت به دست ولسیها به هلاکت رسید.
۸. رجوع شود به Weston: From Ritual to Romance فصلی که درباره‌ی شاه ماهیگیر است. (الیوت)
۹. رجوع شود به Isaiah 38. 1

پس پروردگار میگوید فانها را مرتب کن، چون خواهی مرد، و زنده خواهی ماند.

۱۰. رجوع شود به 8. 14. 26. Purgatorio

سپس در آتشی که پاکشان میسازد پنهان شد. (الیوت)

۱۱. رجوع شود به Pervigilium Veneris

قیاس کنید با فیلومل (Philomeia) در بخش دوم و سوم شعر. (الیوت)

چه هنگام مانند پرستو خواهم شد؟

۱۲. رجوع شود به Gerard de nerval, Sonnet El Desdichado

شاهزاده اکیتن Aquitaine در برج ویران. (الیوت)

۱۳. رجوع شود به Kyd's Spanish Tragedy (الیوت)

هیرانیمو Hieronymo از بابت قتل پسر خود دیوانه میشود و پس از آن انتقام خود را از قاتلین میگیرد.

۱۴. همچنان که در اینجا میبینید کلمه شانتیه Shantih در پایان رسمی هر اپانیشاد تکرار میشود و چنین معنی می-
دهد: آرامشی که به فهم در نمیآید. (الیوت)

سرود عاشقانه‌ی جی. آلفرد پروفرای

۱۹۱۷

S'io credessi che mia risposta fosse
A persona che mai tornasse al mondo,
Questa fiamma staria senza piu scosse.

Ma perciocche giammai di ques'o fondo
Non torno vivo alcun, s'io' do il vero,
Senza tema d'infamia ti risponda.

Dant's Inferno

اگر میدانستم به کسی پاسخ میدهم که روزی میتوانست به دنیا بازگردد، این شعله هرگز تکانی نمی‌فورد.

اما از آنجا که (چنین گفته‌اند) هیچ کس تاکنون از این مخای نگریخته است، بدون ترسی از رسوایی پاسخ

مواهم داد.۱

بیا برویم اینک با هم، من و تو
هنگامی که شامگاهان در آسمان میگسرد
چون بیماری بر تفت عمل.
بیا برویم، از فیابانهای نیمهفلوت آشنا،
پناهگاه پرهمهمی
شبهای بیقراری در مهمانسراهای ارزان یکشنبه
و رستورانهای پوشیده با فاکهی لاک صدفها:
فیابانهای که مانند بمئی بیسروته ادامه مییابند
با نیتی مودیانہ
۱۰/ تا تو را به سوی پرسشی بیچاره کننده، بکشانند
آه، نپرس، «چیست آن؟»
بگذار برویم و دیداری کنیم.

زنان در منزل میروند و میآیند
و میگویند از میکل آنژ.

۱۵/ مه زردی که پشتش را به جام پنجرهها میکشد،
دود زردی که پوزهی فود را بر جام پنجرهها میمالد
با زبانش گوشهکنارهای شامگاه را لیسید،
بر فراز برکها درنگ کرد و در جویها ایستاد،

LET us go then, you and I,
When the evening is spread out against the sky
Like a patient etherised upon a table;
Let us go, through certain half-deserted streets,
5The muttering retreats
Of restless nights in one-night cheap hotels
And sawdust restaurants with oyster-shells:
Streets that follow like a tedious argument
Of insidious intent
10To lead you to an overwhelming question ...
Oh, do not ask, "What is it?"
Let us go and make our visit.

In the room the women come and go
Talking of Michelangelo.

15The yellow fog that rubs its back upon the window-panes,
The yellow smoke that rubs its muzzle on the window-panes
Licked its tongue into the corners of the evening,
Lingered upon the pools that stand in drains,

گذاشت بر پشتش فرو ریزد دودهای که از دودکشها میریفت،

۲۰ به نزدیکی مهتابی فزید، ناگهان پرید،

و چون دید یکی از شبهای لطیف اکتبر است

یکباره گرد خانه پیچید و به فواب فرو رفت.

و واقعاً وقتی فواهد بود

برای دود زردی که دراز میشود در طول خیابان،

۲۵ و بر جام پنجرهها پشتش را میکشد؛

وقتی فواهد بود، وقتی فواهد بود

تا چهرهای آماده شود برای دیدار صورتهایی که میبینی؛

وقتی فواهد بود برای میراندن و آفریدن،

و وقتی برای همهی کارها و روزهای دستهای

۳۰ که بالا میروند و میاندازند پرسشی در بشقاب؛

وقتی برای تو و وقتی برای من،

و هنوز وقتی برای یکصد دودلی

و برای یکصد خیال و خیالپردازی،

پیش از صرف نان و چای.

۳۵ زنان در خانه میروند و میآیند

و میگویند از میکل آنژ.

و بهراستی وقتی فواهد بود

تا شگفتزده بگویم: آیا جرأت میکنم؟ آیا جرأت دارم؟

وقتی برای آنکه بازگردم و از پلهها سرازیر شوم،

۴۰ با لکهای طاس در وسط سرم-

[فواهند گفت: «مقدر موهایش تُنگ شده است!»]

Let fall upon its back the soot that falls from chimneys,
20Slipped by the terrace, made a sudden leap,
And seeing that it was a soft October night,
Curled once about the house, and fell asleep.

And indeed there will be time
And time for all the works and days of hands
30That lift and drop a question on your plate;
Time for you and time for me,
And time yet for a hundred indecisions,
And for a hundred visions and revisions,
Before the taking of a toast and tea.

35In the room the women come and go
Talking of Michelangelo.

And indeed there will be time
To wonder, “Do I dare?” and, “Do I dare?”
Time to turn back and descend the stair,
40With a bald spot in the middle of my hair—
[They will say: “How his hair is growing thin!”]

با کت صمبگ‌هایم، و یقه‌ای که ممکم چانه‌ام را گرفته است،
و کراواتم که گران و بی‌آلایش است، ولی با سنجاقی ساده تزیین شده است-
[خواهند گفت: «مقدر دست و پایش لاغر است!»]

۴۵ آیا جرأت میکنم

دنیا را بر آشوبم؟

در دمی فرصتی هست

برای تصمیمات و بازنگریهایی که لمظهای به هم خواهند ریخت.

چون در حال حاضر همه را شناختم، همه را شناختم:-

۵۰ شناختم شامگاه و بامداد و بعدازظهر را،

زندگانیام با قاشق قهوه‌فوری اندازه گرفتم؛

اصواتی را میشناسم که با سقوطی مرگبار جان میدهند

در زیر آهنگی که از فانه‌ای دوردست می‌آید.

بنابراین چگونه دلیری کنم؟

۵۵ و اکنون چشمها را شناختم، همه را شناختم

چشمهایی که به شما دوفته میشوند در هیئتی معین

و هنگامی که من مهار شده‌ام، کوبیده به سنجاق،

وقتی سنجاق شده‌ام و روی دیوار دست و پا می‌زنم،

آن گاه چگونه شروع کنم

۶۰ به دور ریختن همهی تهماندهی (روزها و مسیرها؟

بنابراین چگونه دلیری کنم؟

و اکنون دستهایی را شناختم، همه را شناختم

دستهایی با دستبند که سفید و برهنه‌اند

[اما زیر نور چراغ، پوشیده در موهای قهوه‌ای روشن‌اند!]

My morning coat, my collar mounting firmly to the chin,
My necktie rich and modest, but asserted by a simple pin—
[They will say: “But how his arms and legs are thin!”]

45Do I dare
Disturb the universe?
In a minute there is time

For decisions and revisions which a minute will reverse.

For I have known them all already, known them all:—

50Have known the evenings, mornings, afternoons,
I have measured out my life with coffee spoons;
I know the voices dying with a dying fall
Beneath the music from a farther room.
So how should I presume?

55And I have known the eyes already, known them all—

The eyes that fix you in a formulated phrase,
And when I am formulated, sprawling on a pin,
When I am pinned and wriggling on the wall,
Then how should I begin

60To spit out all the butt-ends of my days and ways?
And how should I presume?

And I have known the arms already, known them all—

Arms that are braceleted and white and bare
[But in the lamplight, downed with light brown hair!]

۶۵ آیا عطر لباسی زنانه

این قدر مرا گیج کرده است؟

دستهایی که دراز میکشند روی میز، و شالی به دورشان پیچیده است.

بنابراین آیا دلیری کنم؟

و چگونه شروع کنم؟

۷۰ آیا باید بگویم، در تاریکی از فیابانهای باریک گذشتها

و دودی را تماشا کردم که بلند میشود از پیپهای

مردانی تنها که با پیراهنهای آستینکوتاه از پنجرهها فم شدهاند؟

من اکنون میبایست جفتی چنگالهای کجوکوله بودم

و بر کف دریاها فاموش پنجه میکشیدم.

۷۵ و بعد از ظهر، شامگاهان چه آرام میفشد!

آرمیده با انگشتانی دراز،

خوابیده و امانده و چنین مینماید،

لمیده بر کف اتاق، اینجا در کنار من و تو.

من آیا، پس از صرف چای و کیک و بستنی،

۸۰ توان دارم لمظهای را به آشوب بکشانم؟

ولی گرچه گریستهام و روزه گرفتهام، گریستهام و نیایش کردهام،

گرچه سرم را دیدهام [اندکی طاس گردیده] در دیسی آوردهاند،

من پیامبر نیستم- و اهمیت پندانی ندارد؛

لمظهی عظمت فود را دیدهام که سوسو میزند،

۸۵ و آن دربان ابدی را دیدهام که کتم را میگیرد و نیشفند میزند،

و در یک کلام، هراسیدم.

65It is perfume from a dress
That makes me so digress?
Arms that lie along a table, or wrap about a shawl.
And should I then presume?

And how should I begin?
70Shall I say, I have gone at dusk through narrow streets
And watched the smoke that rises from the pipes
Of lonely men in shirt-sleeves, leaning out of windows?...

I should have been a pair of ragged claws
Scuttling across the floors of silent seas.

.

75And the afternoon, the evening, sleeps so peacefully!
Smoothed by long fingers,
Asleep ... tired ... or it malingers,
Stretched on the floor, here beside you and me.
Should I, after tea and cakes and ices,
80Have the strength to force the moment to its crisis?
But though I have wept and fasted, wept and prayed,
Though I have seen my head [grown slightly bald] brought in upon a platter,
I am no prophet—and here's no great matter;
I have seen the moment of my greatness flicker,
85And I have seen the eternal Footman hold my coat, and snicker,
And in short, I was afraid.

آیا ارزش داشت، پس از این همه،
پس از فنجانها، مارمالاد^۱، چای
در میان ظروف چینی، در میان گپ زندهای تو و من،
۹۰ آیا میارزیده است که،
با لبفندی موضوع را فاش کنم،
و دنیا را در گویی بفشرم^۴
و بغلتانم به سوی پرسشی بیچاره کننده،
و بگویم: «من لازاروس^۵ هستم، از سرزمین مردگان میآیم،
۹۵ بازگشتهام تا همه چیز را به شما بگویم، باید همه چیز را به شما بگویم»-
شاید زنی، همان طور که سرش را بر بالش جا میاندازد،
میگفت: «منظورم اصلاً این نبود،
اصلاً این نبود.»

و آیا ارزش داشته است، پس از این همه،
۱۰۰ / ارزش داشته است این را
پس از غروبها و درگاهها و فیابانهای فیس،
پس از فنجانهای چای، پس از دامنهایی که بر زمین کشیده میشوند-
و اینها و بسیاری چیزهای دیگر؟-
غیرممکن است منظورم را درست بگویم!
۱۰۵ / اما گویی چراغی جادویی اعصاب را به شکلهای گوناگون بر پرده میاندازد:
آیا ارزش داشته است
اگر زنی، در حال صاف کردن بالش یا کنار انداختن شال،
و برگشتن به سوی پنجره، بگوید:
«اصلاً این طور نبود،
۱۱۰ / منظورم اصلاً این نبود.»

And would it have been worth it, after all,
After the cups, the marmalade, the tea,
Among the porcelain, among some talk of you and me,
90Would it have been worth while,
To have bitten off the matter with a smile,
To have squeezed the universe into a ball
To roll it toward some overwhelming question,
And say: "I am Lazarus, come from the dead,
95Come back to tell you all, I shall tell you all"—
If one, settling a pillow by her head,
Should say: "That is not what I meant at all.
That is not it, at all."

And would it have been worth it, after all,
100Would it have been worth while,
After the sunsets and the dooryards and the sprinkled streets,
After the novels, after the teacups, after the skirts that trail along
the floor—
And this, and so much more?—
It is impossible to say just what I mean!
105But as if a magic lantern threw the nerves in patterns on a
screen:
Would it have been worth while
If one, settling a pillow or throwing off a shawl,
And turning toward the window, should say:
"That is not it at all,
110That is not what I meant, at all."

.

نه! من نه شاهزاده هملت هستم، نه قصد داشتم باشم؛
اربابی سرسپرده هستم، کسی که کارش این است
هر پیشروی را برمیسته مینماید، یکی دو صحنه را شروع میکند،
شاهزاده را پند میدهد، بیشک، یک آلتدست،
//۵// مرمتگزار، فوشمال از آنکه مفید است،
ممافظهکار، ممتاط، تیزبین؛
پر از حکمت۷، ولی اندکی بیپرده،
گاهی بهراستی، تقریباً مسفره-
تقریباً، گاهی، دلقت.

۱۲۰// دارم پیر میشوم دارم پیر میشوم
لبه‌های شلوارم را تا میزنم.

آیا فرقی در پشت سرم باز کنم؟ آیا مرأت دارم هلویی بفورم؟
شلوار فلانل^۱ سفیدم را باید بپوشم، و قدم بزخم در شامل.
آواز پریان دریایی را شنیده‌ام که برای هم میخوانند.

۱۲۵// باور نمیکنم برای من هم بفوانند.

آنها را دیده‌ام که بر امواج به سوی دریا می‌رانند
و شانه می‌زنند گیسوان سفید امواجی را که پس می‌روند
هنگامی که باد میدمد و آب را سفید و سیاه میکند.

ما در کلبه‌های دریایی درنگ کرده‌ایم
۱۳۰// کنار دفتران دریا که با جلبکهای سرخ و قهوه‌ای بر سرشان تاج گذاشته‌اند
تا آواهای انسانی بیدارمان کنند، و غرق شویم.

No! I am not Prince Hamlet, nor was meant to be;
Am an attendant lord, one that will do
To swell a progress, start a scene or two,
Advise the prince; no doubt, an easy tool,
115Deferential, glad to be of use,
Politic, cautious, and meticulous;

Full of high sentence, but a bit obtuse;
At times, indeed, almost ridiculous—
Almost, at times, the Fool.

120I grow old ... I grow old ...
I shall wear the bottoms of my trousers rolled.

Shall I part my hair behind? Do I dare to eat a peach?
I shall wear white flannel trousers, and walk upon the beach.
I have heard the mermaids singing, each to each.

125I do not think that they will sing to me.

I have seen them riding seaward on the waves
Combing the white hair of the waves blown back
When the wind blows the water white and black.

We have lingered in the chambers of the sea
130By sea-girls wreathed with seaweed red and brown
Till human voices wake us, and we drown.

لیدداشتهای سرود عاشقانهی جی. آلفرد پروفراک

۱. دانته آلیگیری: کمدی الهی، دوزخ، سرود بیست و هفتم (گفتهی رهبر گیلبنهای (رومانیا)
۲. اشاره به عنوان کتاب هزیود شاعر یونان باستان که شرمی است از زندگانی کشاورزی و دعوتی به کار سفت:
Hesiod, Works and days
۳. اشاره به یمیی تعمید دهنده که سرش را به دستور هرود شاه بابل و به فواستهی سالومه بریدند.
۴. اشاره به شعر به دلبر شرمرویش، آندره مارول To His Coy Mistress, Andrew Marvel
۵. لازاروس Lazarus ممکن است لازاروس گدا باشد که اجازه نداشت از جهان مردگان بازگردد و برادران مردی ثروتمند را از دوزخ آگاه سازد، یا لازاروس (العاذر) که عیسی مسیح مردهی او را برانگیزاند، و یا ممکن است هر دو آنها باشد.
۶. تا آخر بند اشاره به برفی شفصیتها در هملت شکسپیر.
۷. اشاره به شرح چاسر از کارمند اکسفورد در دیباچهی داستانهای کانتربوری:
fullof high sentencs. Chaucer, the Clark of Oxford in the Prologe to The Canterbury Tales.

آدمهای پوی

۱۹۲۵

آقا کرتنز - مرده ۲

یک پنی برای گایپیره ۳

۵۴

ما آدمهایی پوکیم

آدمهایی پوشالی

فمیده بر هم

با کلههایی انباشته از گاه. افسوس

صدای فشکمان وقتی

نجوا میکنیم با هم

آرام و بیمعنی است

همچنان که موییدن باد در علفزار فشک

یا سریدن پاهای موش بر شیسشهی شکسته

در دنگال فشکمان.

Mistah Kurtz -- he dead.

A penny for the Old Guy

I

We are the hollow men

We are the stuffed men

Leaning together

Headpiece filled with straw. Alas!

5Our dried voices, when

We whisper together

Are quiet and meaningless

As wind in dry grass

Or rats' feet over broken glass

10In our dry cellar

هیئتی بدون شکل، سایه‌های بدون رنگ،
قدرتی بیاراده، اشاره‌های بدون حرکت.

آنها که رسیده‌اند
با چشمان تیز به قلمرو مرگ
۱۵ به یادمان می‌آورند- اگر یادشان باشد- نه مانند روانهای
سرگردان و زمخت، بلکه
مانند آدمهایی پوک
آدمهایی پوشالی.

دوم

چشمانی که جرأت ندارم در رؤیا دیدار کنم،
۲۰ در قلمرو رؤیایی مرگ
آشکار نمیشوند؛
آنجا چشمها
روشنایی فورشید بر ستونی شکسته‌اند
آنجا درفتی در هم می‌پیچد
۲۵ و صداهایی هست
در آواز باد
دورتر و باوقارتر
از ستارهای رو به خاموشی.

بگذار نزدیکتر رهای
۳۰ در قلمرو رؤیایی مرگ.
بگذار من هم بی‌پوشم

Shape without form, shade without colour,
Paralysed force, gesture without motion;

Those who have crossed
With direct eyes, to death's other Kingdom
15Remember us -- if at all -- not as lost
Violent souls, but only
As the hollow men
The stuffed men.

II

Eyes I dare not meet in dreams
20In death's dream kingdom
These do not appear:
There, the eyes are
Sunlight on a broken column
There, is a tree swinging
25And voices are
In the wind's singing
More distant and more solemn
Than a fading star.

Let me be no nearer
30In death's dream kingdom
Let me also wear

چنین جامه بکلهای دلفواه را
پوستن موش، پوست کلاغ، تکه‌پوبهای مصلوب
در کشتزاری،
س با کرداری آن چنان که باد می‌طلبد،
نه نزدیکتر-

نه آن آفرین دیدار
در قلمرو سایه‌روشن.

سوم

اینست سرزمین مردگان
اینست سرزمین کاکتوسها
اینجا تمثالهای سنگی
سر کشیده‌اند، اینجا آنها می‌پذیرند
تضرع دستهای مردهای را
در سوسوی ستارهای رو به خاموشی.

آیا چنین است
در قلمرو مرگ:
تنها بیدار میشویم
در ساعتی که
از تمنا به خود میلرزیم
و لبهایی که در طلب بوسیدنند
به سنگ شکسته نماز می‌گذارند؟

Such deliberate disguises
Rat's coat, crowskin, crossed staves
In a field
35Behaving as the wind behaves
No nearer --

Not that final meeting
In the twilight kingdom

III

This is the dead land
40This is cactus land
Here the stone images
Are raised, here they receive
The supplication of a dead man's hand
Under the twinkle of a fading star.

45Is it like this
In death's other kingdom
Waking alone
At the hour when we are
Trembling with tenderness
50Lips that would kiss
Form prayers to broken stone.

چهارم

چشمها اینجا نیستند
هیچ چشمی اینجا نیست
در این ستارگان میرا
۵۵ در این درهی پوک
این آرواهی شکستهی قلمروهای از دست رفته‌مان.

در آفرین میعادگاه
کورمال راه میافتیم
از گفتگو میپرهیزیم
و بر کرانهی رودفانهای برتافته
۶۰ مشر میکنیم
نابینا، مگر
چشمها دیگر بار آشکار شوند
همچنان که ستارهای ابدی،
گلبرخ هزار برگ
۶۵ در قلمرو سایهروشن مرگ،
تنها امید
در میان آدمهای تهی.

پنجم

دور گلابی خاردار الآن میگردیم
گلابی خاردار گلابی خاردار
۷۰ دور گلابی خاردار الآن میگردیم

IV

The eyes are not here
There are no eyes here
In this valley of dying stars
55In this hollow valley
This broken jaw of our lost kingdoms

In this last of meeting places
We grope together
And avoid speech
60Gathered on this beach of the tumid river

Sightless, unless
The eyes reappear
As the perpetual star
Multifoliate rose
65Of death's twilight kingdom
The hope only
Of empty men.

V

Here we go round the prickly pear
Prickly pear prickly pear
70*Here we go round the prickly pear*

ساعت پنج بامداد.

میان انگاره

و واقعیت

میان حرکت

۷۵ و عمل

سایه میافتد

چون از آن توست سلطنت۴.

میان ادراک

و آفرینش

۸۰ میان هیجان

و پاسخ

سایه میافتد

زندگانی بس درازست.

میان میل

۸۵ و التهاب

میان نیرو

و هستی

میان ذات

و انمطاط

۹۰ سایه میافتد

چون از آن توست سلطنت.

چون از آن توست

زندگانی بس

At five o'clock in the morning.

Between the idea

And the reality

Between the motion

75And the act

Falls the Shadow

For Thine is the Kingdom

Between the conception

And the creation

80Between the emotion

And the response

Falls the Shadow

Life is very long

Between the desire

85And the spasm

Between the potency

And the existence

Between the essence

And the descent

90Falls the Shadow

For Thine is the Kingdom

For Thine is

Life is

چون از آن توست این

۹۵ بدین سان جهان پایان میگیرد

بدین سان جهان پایان میگیرد

بدین سان جهان پایان میگیرد

نه به بانگی بلکه با نجوایی.

For Thine is the

95This is the way the world ends

This is the way the world ends

This is the way the world ends

Not with a bang but a whimper.

یادداشت‌های آدم‌های پوک

۱. اشاره به: ویلیام شکسپیر، تراژدی ژولیوس سزار، پرده‌ی چهارم، صحنه‌ی ۲.

اما آدم‌های پوک مانند اسبانی چموش هنگام بیکاری

باشکوه جلوه می‌نمایند و قول ازفودگذشتگی می‌دهند.

۲. گفته‌ی پسر بچه‌ای که فبر مرگ کرتز، یکی از مسئولین شرکتی تجارتی در آفریقا را می‌دهد.

نگاه کنید به: جوزف کنراد، دل تاریکی.

۳. گای فاکس (Guy Fawks) یکی از کسانی بود که سال ۱۶۰۵ در عملیاتی موسوم به توطئه‌ی باروت در عهد

جیمز اول شاه انگیس قصد داشت مجلس عوام را با باروت منفجر کند. او و همدستانش دستگیر و در پنجم

سپتامبر اعدام شدند. در جشنی که هر ساله در این روز برگزار میشود، بچه‌ها آدمک‌های پوشالی گای فاکس را می

سازند و برای فرید وسایل جشن از رهگذران سکه میگیرند.

۴. نگاه کنید به: عهد عتیق، تواریخ ایام، ۲۹، ۱۹.

سفر مُغان

۱۹۲۷

«نصیبمان سرمایی بود که به پایان نمیرسید
درست در بدترین وقت سال
برای سفر، و آن هم سفری دراز؛
در ورطه‌ها و هوایی سوزناک
درست در چلهی زمستان.»
و شتران آزاده، با پاهای زخم‌دار، سرکش
در برف‌ها یله میشدند.
به روزگاری که گذرانده بودیم غبطه می‌فوردیم
کافه‌های تابستانی بر دامن‌ها، ایوان‌ها
۱۰/ و دختران ابریشمین‌پوشی که شربت می‌آوردند.
آن گاه شتربانان نفرین میکردند و غر میزدند
و می‌گریختند، و شراب و زنانشان را می‌فرواشتند،
و آتش شبانه رو به خاموشی میرفت، بدون سرپناهی،

Just the worst time of the year
For a journey, and such a journey:
The ways deep and the weather sharp,
5The very dead of winter.'
And the camels galled, sore-footed, refractory,
Lying down in the melting snow.
There were times we regretted
The summer palaces on slopes, the terraces,
10And the silken girls bringing sherbet.

Then the camel men cursing and grumbling
And running away, and wanting their liquor and women,
And the night-fires going out, and the lack of shelters,

و شهرها دشمنانه و آبادیها ستیزهجو

۱۵/ و دهکدهها کثیف و هزینہها بالا.

(روزگار سفتی نصیبمان شد،

و سرانجام ترجیع دادیم سراسر شب را بگوییم،

بریدهبریده میفواہیدیم،

همراه با صداہایی کہ در گوشمان ندا میدادند

۲۰/ کسره بیهوده است.

آن گاہ سپیدهدمان بہ درہای فرہ فرود آمدیم

نمناک، پوشیدہ از برف، و بوی گل و سبزی می داد؛

با نہری پرشتاب و آسیای آبی کہ تاریکی را میشکافت،

و سہ درخت در آسمان کوتاہ،

۲۵/ و اسب سفید پیری کہ در چمنزار بہ دوردستها میتافت.

آن گاہ بہ میفانہای رسیدیم با برگہای تاک بر سر در آن،

شش دست از میان دری باز تاس میریختند بر سر سکہای نقرہ،

و پاها لگد میکوبیدند بہ مشکہای خالی شراب.

اما هیچ فبری نبود، و ہمچنان ادامہ دادیم

۳۰/ و شامگاہان رسیدیم، نہ لمظہای متی زودتر.

جایگاہ را یافتیم؛ و این (میشود گفت) رضایتبخش بود.

از اینہا روزگار درازی می گذرد، بہ یاد میآورم،

و من دوبارہ چنین فواہم کرد، اما درنگ کن

بر این درنگ کن

۳۵/ این: آیا ہمہی راہ را ہدایت شدیم برای

میلاد یا مرگ؟ میلادی بود، مسلماً

ما شواہدی داشتیم بیگمان. تولد و مردن را دیدہ بودم،

And the cities hostile and the towns unfriendly
15And the villages dirty and charging high prices:
A hard time we had of it.
At the end we preferred to travel all night,
Sleeping in snatches,
With the voices singing in our ears, saying
20That this was all folly.

Then at dawn we came down to temperate valley,
Wet, below the snow line, smelling of vegetation;
With a running stream and a water-mill beating the darkness,
And three trees on the low sky,
25And an old white horse galloped in away in the meadow.
Then we came to a tavern with vine-leaves over the lintel,
Six hands at an open door dicing for pieces of silver,
And feet kicking the empty wine-skins.
But there was no information, and so we continued
30And arrived at evening, not a moment too soon
Finding the place; it was (you may say) satisfactory.

All this was a long time ago, I remember,
And I would do it again, but set down
This set down
35This: were we led all that way for
Birth or Death? There was a Birth, certainly,
We had evidence and no doubt. I had seen birth and death,

ولی میپنداشتم متفاوتند: این میلاد
عذابی سفت و گزنده برایمان بود، مانند مرگ، مردن ما.
• به جایگاه خود باز گشتیم، قلمرو پادشاهیها
اما دیگر اینجا آسوده نیستیم، در میان آداب کهن
با مردمی بیگانه که چنگ میاندازند در ایزدان خود.
من از مردنی دیگر شادمان میشوم.

But had thought they were different; this Birth was
Hard and bitter agony for us, like Death, our death.

40We returned to our places, these Kingdoms,
But no longer at ease here, in the old dispensation,
With an alien people clutching their gods.
I should be glad of another death.

لذذاشتهای سفر مغان

۱. اشاره به آمدن مجوسیان از مشرق زمین به بیت اللهم تا بر مسیح نوزاد امتراہ بگذارند. (انجیل، باب دوم، آیه های ۱ تا ۱۲).
۲. اقتباس از فطبه‌ی اسقف لاسنلوت آندروز Lancelot Andrewes (قرن هفدهم) در مراسم کریسمس.
۳. اشاره به سه صلیبی که عیسی مسیح بر صلیب میانی قربانی شد.
۴. اشاره به سربازانی که بر سر ردای عیسی قمار میزدند، و نیز خیانت یهودا که دستمزد آن سی سکه بود.

ماریتا

۱۹۳۰

*Quis his locus, quae regio, quae mundi plaga?*۲

چه دریا‌هایی چه کرانه‌هایی چه تخته‌سنگ‌هایی خاکستری چه جزیره‌هایی
چه آبی بر سینه‌کش کشتی میکوبد
و عطر کاج و باسترک که میفواند در میان مه
چه خیالها که میگذرد
آی دفتر.

آنان که تیز میکنند دندان سگ را،
به نیت مرگ
آنان که با شکوه مرغ مگس جلوه برافروخت‌هاند،
به نیت مرگ
آنان که می‌لمند در فوکدانیِ آسودگی،
به نیت مرگ
آنان که از سرفوشیِ جانوران در محنتند،
به نیت مرگ

Marina

By T.S. Eliot

Quis hic locus, quae regio, quae mundi plaga?

What seas what shores what grey rocks and what islands
What water lapping the bow
And scent of pine and the woodthrush singing through the fog
What images return
O my daughter.

Those who sharpen the tooth of the dog, meaning
Death
Those who glitter with the glory of the hummingbird, meaning
Death
Those who sit in the sty of contentment, meaning
Death
Those who suffer the ecstasy of the animals, meaning
Death

بیشالودگانند، فرو کاهیده با بادی
نفسی از کاج، و مه جنگل هزار آوا
با این شوکت مضمحل در مکان.

چیست این رفسار، اندکی روشن و روشنیبخش
تپش بازو، کمزور و زورمند
هدیه است یا وام؟ دورتر از ستارگان و نزدیکتر از چشم.

نبوها و فندهای کوتاه میان برگها و گامهای شتابان
در ژرفای خواب، آنجا که همهی آنها به هم میپیوندند.
دماغی کشتی را یخ شکافته است و رنگ را گرما.
این را من سافتم، فراموش کردم
و به یاد میآورم.
دکل کشتی سست و بادبان پوسیده است
بین ماه ژوئن و سپتامبری دیگر.
این را ناشناخته سافتم، نیمههشیار، ندانسته، برای خودم.
تفتپوش کشتی آب پس میدهد، درزها باید گرفته شوند.
این پیکر، این رفسار، این جان

که زنده است تا زندگی کند در جهانی فراسوی روزگار من، بگذار
بسپارم زندگانیام را بر سر این زندگانی، سفنم را بر سر آن ناگفته،
برفاسسته، لبهای گشوده، امید کشتیهای نو.

چه دریاهایی چه کرانههایی چه جزیرههایی از خراسنگ به سوی دیرکهایم
و باسترک ندا در میدهد از میان مه
دفترم.

Are become insubstantial, reduced by a wind,
A breath of pine, and the woodsong fog
By this grace dissolved in place

What is this face, less clear and clearer
The pulse in the arm, less strong and stronger—
Given or lent? more distant than stars and nearer than the eye
Whispers and small laughter between leaves and hurrying feet
Under sleep, where all the waters meet.

Bowsprit cracked with ice and paint cracked with heat.
I made this, I have forgotten
And remember.
The rigging weak and the canvas rotten
Between one June and another September.
Made this unknowing, half conscious, unknown, my own.
The garboard strake leaks, the seams need caulking.
This form, this face, this life
Living to live in a world of time beyond me; let me
Resign my life for this life, my speech for that unspoken,
The awakened, lips parted, the hope, the new ships.

What seas what shores what granite islands towards my timbers
And woodthrush calling through the fog
My daughter.

Marina

By T.S. Eliot

یادداشت‌های مارینا

۱. مارینا دفتر پرکلس در دریا گم میشود و پدرش سالها بعد او را مییابد. نگاه کنید به: ویلیام شکسپیر، پرکلس، شاهزاده تایلر.
۲. هرکول در حالت دیوانگی فرزندان خود را به هلاکت میرساند و پس از هشیاری چنین میگوید: «چه جایگاهی است این، کدام سرزمین، کدام اقلیم خاک؟» نگاه کنید به: سنکا، هرکول دیوانه.

چارشنبه‌خاکستران

۱۹۳۰



چون امیدی ندارم دیگر بار بازگردم^۲

چون امیدی ندارم

چون امیدی ندارم بازگردم

آرزومند پیشکشی این کس و جرّهی آن کس

دیگر جان نمیکنم در پی چنین چیزهایی جان نمیکنم^۳

(چرا عقاب دیرسال بالهایش را بگسترد؟)

چرا مویه کنم

بر اقتدار ناپیدای سلطنت عمر؟

چون امیدی ندارم دریابم

شکوه استوار ساعتی ممتوّم را

Because I do not hope to turn again

Because I do not hope

Because I do not hope to turn

Desiring this man's gift and that man's scope

5I no longer strive to strive towards such things

(Why should the aged eagle stretch its wings?)

Why should I mourn

The vanished power of the usual reign?

Because I do not hope to know

10The infirm glory of the positive hour

چون نمیاندیشم
چون در مییابم که در نخواهم یافت
یگانه اقتدار راستی زودگذر را
چون نمیتوانم بنوشم
۱۵/ آنجا که درفتان میشکفند، و چشمهها میجوشند، چه دیگر بار هیچ چیز نیست

چون میدانم زمان همیشه زمان است
و مکان همیشه مکان، فقط مکان
و هر چه واقعی است فقط برای زمان واقعی است
و فقط برای مکان
۲۰ من سرفوشم که چیزها آن چنانند که هستند و
روی بر میگردانم از چهرهی فرفنده
و روی بر میگردانم از ندا
چون توان امیدی ندارم که دیگر بار باز گردم
پس سرفوشم که باید چیزی بسازم
۲۵ تا با آن سرفوش شوم

و فداوند را دعا کنید تا بر ما بیفشاید
و دعا کنید تا مگر از یاد ببرم
این قضیههایی را که نزد خودم بسیار کنکاش میکنم
بسیار شرح میدهم
۳۰ چون امیدی ندارم دیگر بار باز گردم
بگذار آن واژگان پاسف گویند
در باب آنچه شده است، و دیگر بار نمیشود
مگر مگر بر ما سنگین نشود

Because I do not think

Because I know I shall not know

The one veritable transitory power

Because I cannot drink

15There, where trees flower, and springs flow, for there is
nothing again

Because I know that time is always time

And place is always and only place

And what is actual is actual only for one time

And only for one place

20I rejoice that things are as they are and

I renounce the blessed face

And renounce the voice

Because I cannot hope to turn again

Consequently I rejoice, having to construct something

25Upon which to rejoice

And pray to God to have mercy upon us

And pray that I may forget

These matters that with myself I too much discuss

Too much explain

30Because I do not hope to turn again

Let these words answer

For what is done, not to be done again

May the judgement not be too heavy upon us

چون این بالها دیگر بال پرواز نیستند
۳۵ بلکه پره‌هایی‌اند که هوا را میکوبند
هوایی که اکنون سراسر ناپیز و فشک است
ناپیزتر و فشکتر از اراده‌ی
بیاموز ما را تأمل کنیم و تأمل کنیم بیاموز ما را خاموش بنشینیم

ما گنهکاران را دعا کنید اکنون و به هنگام مرگمان
۴۰ ما را دعا کنید اکنون و به هنگام مرگمان



بانو، سه پلنگ سفید زیر درخت آردجی نشستند
در فنگی روز، سیر فورده
از پاهایم قلبم جگرم و آنچه جا گرفته بود
در ملقه‌ی خالی جمجمه‌ها. و خداوند گفت
۴۵ این استفوانها زنده شوند؟ این
استفوانها زنده شوند؟ و آنچه جای گرفته بود
در استفوانها (که دیگر فشکیده بودند) چیرچیرکلان میگفت:
به خاطر نیکی این بانو
و به خاطر دلرباییاش، و چون
۵۰ مریم عذرا را به شفاعت ارج میگذارد،
ما تابناک میدرفشیم. و من شفصی (یاکارم اینجا
کارنامه‌ام را به نسیان میسپارم و عشقم را
به زادوولد بیابان و میوه‌ی کدو.
این است که سر میرسد
۵۵ روده‌هایم رشته‌های دیدگانم و پاره‌های ناگواری

Because these wings are no longer wings to fly
35But merely vans to beat the air
The air which is now thoroughly small and dry
Smaller and dryer than the will
Teach us to care and not to care Teach us to sit still.

Pray for us sinners now and at the hour of our death
40Pray for us now and at the hour of our death.

II

Lady, three white leopards sat under a juniper-tree
In the cool of the day, having fed to sateity
On my legs my heart my liver and that which had been contained
In the hollow round of my skull. And God said
45Shall these bones live? shall these
Bones live? And that which had been contained
In the bones (which were already dry) said chirping:
Because of the goodness of this Lady
And because of her loveliness, and because
50She honours the Virgin in meditation,
We shine with brightness. And I who am here dissembled
Proffer my deeds to oblivion, and my love
To the posterity of the desert and the fruit of the gourd.
It is this which recovers
55My guts the strings of my eyes and the indigestible portions

کہ پلنگان بر میگردانند. بانو لمیدہ است
در جامہای سفید، محتکف، در جامہای سفید.
باشد کہ سفیدی استفوانہا بہ فراموشی کفارہ دہد.
در آنہا میاتی نیست. ہمچنان کہ فراموش شدہام
۶۰ و فراموش شدہ فواہم بود، پس من فراموش میکنم
این گونہ فداکارانہ، سر سپردہی مقصود. و خداوند گفت
پیخام را بہ باد داد، بہ باد داد فقط چون تنہا
باد فواہد شنید. و استفوانہا پیرپیرکلن آواز میخواندند
با ورد ملخ، و میگفتند

۶۵ بانوی فموشیہا
آسودہ و آشفته
گسیفتہ و کاملترین
گل سرخ یاد
گل سرخ فراموشی
۷۰ واماندہ و ہستیبفش
آرمیدہی پریشان
تکگل سرخ
اینک باغی است
جایی کہ ہمہی عشقہا بہ پایان میرسند.
۷۵ عذاب مفتومہی
عشقی نافوشایند
عذاب بزرگتر
عشقی فوشایند
پایان بیپایان
۸۰ سفر بہ ہیچ پایانی

Which the leopards reject. The Lady is withdrawn
In a white gown, to contemplation, in a white gown.
Let the whiteness of bones atone to forgetfulness.
There is no life in them. As I am forgotten
60And would be forgotten, so I would forget
Thus devoted, concentrated in purpose. And God said
Prophecy to the wind, to the wind only for only
The wind will listen. And the bones sang chirping
With the burden of the grasshopper, saying

65Lady of silences
Calm and distressed
Torn and most whole
Rose of memory
Rose of forgetfulness
70Exhausted and life-giving
Worried reposeful
The single Rose
Is now the Garden
Where all loves end
75Terminate torment
Of love unsatisfied
The greater torment
Of love satisfied
End of the endless
80Journey to no end

سرانجامِ هر چه

بیانجام است

سفن بدون واژه و

واژه‌ی بیسفن

۸۵ شکوه بر مادر

برای باغ

جایی که همهی عشق‌ها به پایان میرسند.

زیر درخت اَرَدجی استخوانها آواز میفواندند، پراکنده و درفشان

شادماهرم که پراکنده شده‌ایم، اندکی به یکدیگر میرسیم،

۹۰ پای درختی در فَنکی (روز، با برکت ریگ

خودشان و یکدیگر را فراموش میکنند، همیشه

در آرامش بیابان. این است زمینی که شما

سیاه‌بفش میکنید. و نه در سهم‌های جداجدا و نه

پیوسته. زمین اینست. ما مرده ریگمان را گرفته‌ایم.



۹۵ در اولین پیچِ پله‌ی دوم

برگشتم و دیدم پایین

همان شمایل پیچیده بر نرده را

میان بخار در هوای گند

درگیر با دیو پله‌ها که زده بود

۱۰۰ / صورتکی فریبنده از امید و ناامیدی.

در دومین پیچِ پله‌ی دوم

Conclusion of all that
Is inconclusible
Speech without word and
Word of no speech
85Grace to the Mother
For the Garden
Where all love ends.

Under a juniper-tree the bones sang, scattered and shining
We are glad to be scattered, we did little good to each other,
90Under a tree in the cool of day, with the blessing of sand,
Forgetting themselves and each other, united
In the quiet of the desert. This is the land which ye
Shall divide by lot. And neither division nor unity
Matters. This is the land. We have our inheritance.

III

95At the first turning of the second stair
I turned and saw below
The same shape twisted on the banister
Under the vapour in the fetid air
Struggling with the devil of the stairs who wears
100The deceitful face of hope and of despair.

At the second turning of the second stair

آنها را ترک کردم و پیچیدم و چرفیدم به پایین؛
دیگر هیچ صورتی نبود و پله تاریک بود،
نمناک، دندانهدار، مانند دهان آبریزان و ترمیم‌نشدنی پیرمردی،
۱۰۵/یا ملقوم دنداندار کوسهای پیر.

در اولین پیچ پلهی سوم
پنجرهای بود پرروزنه شکمداده، چون میوهی انجیر
و آن سوی شکوفهی ففچه و نمای چراگاه
هیکلی پشتپهن پوشیده جامهی آبی و سبز
۱۱۰/ادبیهشت را با نیلکی افسون کرد.
گیسوی افراشته دلرباست، گیسوی قهوه‌ای افراشته روی دهان،
یاس و گیسوی قهوه‌ای؛
آشفتگی، نوای نیلکی، درنگها و گامهای روح بر پلهی سوم،
پلاسیدن، پلاسیدن؛ نیرویی فراسوی امید و نومیدی
۱۱۵/صعود از پلهی سوم.

فداوندگارا، من شایستگی ندارم
فداوندگارا، من شایستگی ندارم

اما تنها آن کلمه را بگو



او که میان بنفش و بنفش گام میزد
۱۲۰/او که گام میزد در
(دههای گوناگون سبز گونه‌گون)

I left them twisting, turning below;
There were no more faces and the stair was dark,
Damp, jagged, like an old man's mouth drivelling, beyond repair,
105Or the toothed gullet of an aged shark.

At the first turning of the third stair
Was a slotted window bellied like the figs's fruit
And beyond the hawthorn blossom and a pasture scene
The broadbacked figure drest in blue and green
110Enchanted the maytime with an antique flute.
Blown hair is sweet, brown hair over the mouth blown,
Lilac and brown hair;
Distraction, music of the flute, stops and steps of the mind over the third stair,
Fading, fading; strength beyond hope and despair
115Climbing the third stair.

Lord, I am not worthy
Lord, I am not worthy

but speak the word only.

IV

Who walked between the violet and the violet
120Who walked between
The various ranks of varied green

میرود درون سفید و آبی، درون رنگ مریم،

میگوید از چیزهای بیارزش

در جمل و آگاهی از رنج ابدی

۱۲۵ / او که میگذشت میان دیگران که قدم میزدند،

او که سرانجام فوارها را نیرومند سافت و چشمها را تازه کرد

صفری فشک را فنک کرد و شن را استوار کرد

در آبی گل میمون، آبی رنگ مریم،

Sovegna vos

۱۳۰ / اکنون سالهاییست که فرا می‌رسند، میکشانند

به دوردست ساز و نیلک را، میپایند

کسی که هنگام خواب و بیداری روانه می‌شود، پوشیده

نور سپید در آمیفت، در برش گرفته، در آمیفت.

سالهای نو می‌فرامز، میپایند

۱۳۵ / از میان ابر روشنی از اشکها، سالها، میپایند

با نظمی نو قافیهی کهن را. باز گیرید

زمان را. باز گیرید

نگرش نافوانده را در رؤیایی والاطر

همچنان که تکشاف جواهرنشان را نعشکش والایی میکشانند.

۱۴۰ / فواهر خاموش پوشیده در سفید و آبی

بین سرفداران، در پناه ایزد باغ،

کسی که نیلکش بیدم است، سرش را خم میکند و اشاره کرد ولی کلمهای نگفت

اما فواره فرا پاشید و پرنده فرو فواند

Going in white and blue, in Mary's colour,
Talking of trivial things
In ignorance and knowledge of eternal dolour
125Who moved among the others as they walked,
Who then made strong the fountains and made fresh the springs

Made cool the dry rock and made firm the sand
In blue of larkspur, blue of Mary's colour,
Sovegna vos

130Here are the years that walk between, bearing
Away the fiddles and the flutes, restoring
One who moves in the time between sleep and waking, wearing

White light folded, sheathing about her, folded.
The new years walk, restoring
135Through a bright cloud of tears, the years, restoring
With a new verse the ancient rhyme. Redeem
The time. Redeem
The unread vision in the higher dream
While jewelled unicorns draw by the gilded hearse.

140The silent sister veiled in white and blue
Between the yews, behind the garden god,
Whose flute is breathless, bent her head and signed but spoke no word

But the fountain sprang up and the bird sang down

باز گیرید زمان را، باز گیرید رؤیا را
۱۴۵/نشانی از کلام ناشنیده، ناگفته

تا هزار نجوا باد از سرفدار بر انگیزد

و آن گاه تبعیدمان،



اگر کلام گمشده گم شده است، اگر کلام به سر رسیده به سر رسیده است

اگر کلام ناشنیده ناگفته

۵۰/ناگفته، ناشنیده است،

هنوز کلام ناگفته است، آن کلام ناشنیده،

آن کلام بدون کلمهای، آن کلام درون

جهان و برای جهان،

و نور در تاریکی درفشید

۵۵/در مقابل آن کلام دنیای ناآرام هنوز میچرفید

پیرامون کانون کلام خاموش.

آی امت من، بر تو چه کرده‌ام،

کجا کلام پیدا میشود، کجا کلام

طنین میافکند؟ نه اینجا، که خاموشی بسنده نیست

۶۰/نه در دریا یا در جزیره، نه

در سرزمین، در بیابان یا زمین بارانی،

برای آنها که در تاریکی میگردند

Redeem the time, redeem the dream

145The token of the word unheard, unspoken

Till the wind shake a thousand whispers from the yew

And after this our exile

V

If the lost word is lost, if the spent word is spent

If the unheard, unspoken

150Word is unspoken, unheard;

Still is the unspoken word, the Word unheard,

The Word without a word, the Word within

The world and for the world;

And the light shone in darkness and

155Against the Word the unstilled world still whirled

About the centre of the silent Word.

O my people, what have I done unto thee.

Where shall the word be found, where will the word

Resound? Not here, there is not enough silence

160Not on the sea or on the islands, not

On the mainland, in the desert or the rain land,

For those who walk in darkness

در هر دو روزانه و شلبه

زمان راستین و مکان راستین اینجا نیست

۶۵/ نه مکان شکوهمندی برای آنان که از چهره دوری میکنند

نه زمان سرفوشی برای آنان که میان هیاهو میگردند و ندا را ماسا کردند

باشد فواهر پوشیده دعا کند برای

آنان که در تاریکی میگردند، که تو را برگزیدند و از تو روی گردانند

آنان که گسیفتند بر شاخ میان فصل و فصل، زمان و زمان، بین

۷۰/ ساعت و ساعت، کلام و کلام، قدرت و قدرت، آنان که منتظرند

در تاریکی؟ باشد که فواهر پوشیده دعا کند

برای بچهها در دروازه

که ره نمیسپزند و نمیتوانند دعا کنند:

دعا کن برای آنان که بر میگزینند و روی میگردانند

۷۵/ آه آی امت من، بر تو چه کردهام

باشد فواهر پوشیده میان نازک

-درفتان سرفدار دعا کند برای آنان که او را رنجاندند

و ترساکند و نمیتوانند سر بسپزند

و پیشاپیش جهان اقرار میکنند و بین صفرها ماسا میکنند

۸۰/ در آفرین بیابان پیش از آفرین صفرهای آبی

بیابان در باغ، باغ در بیابان

قمطی، از دهان میپاشد سببانههای پلاسیده.

آی امت من

Both in the day time and in the night time
The right time and the right place are not here
165No place of grace for those who avoid the face
No time to rejoice for those who walk among noise and deny the voice

Will the veiled sister pray for
Those who walk in darkness, who chose thee and oppose thee,
Those who are torn on the horn between season and season, time and
time, between
170Hour and hour, word and word, power and power, those who wait
In darkness? Will the veiled sister pray
For children at the gate
Who will not go away and cannot pray:
Pray for those who chose and oppose

175O my people, what have I done unto thee.

Will the veiled sister between the slender
Yew trees pray for those who offend her
And are terrified and cannot surrender
And affirm before the world and deny between the rocks
180In the last desert before the last blue rocks
The desert in the garden the garden in the desert
Of drouth, spitting from the mouth the withered apple-seed.

O my people.



گرچه امیدی ندارم دیگر بار بازگردم

۱۸۵/ گرچه امیدی ندارم

گرچه امیدی ندارم باز گردم

تردید داشتن بین سود و زیان

در این گذرگاه کوتاه رؤیاها میگذرند از

تاریک‌روشنای زودگذر بین میلاد و مرگ

۱۹۰/ (متبرکم کن ای پدر) گرچه آرزومند نیستم این چیزها را

از پنجرهی گشوده به سوی شامل فارا آرزو کنم

بادبازهای سفید هنوز برافراشته‌اند به سوی دریا، به سوی دریا

بالهای شکسته‌ی افراشته

و قلب گمشده سفت و سرفروش میشود

۱۹۵/ در یاس گمشده و صداهای گمشده‌ی دریا

و جان سست میشتابد سرکشی کند

برای عصای طلایی فمیده و بوی گمشده‌ی دریا

میشتابد بهبود سازد

شیون بلدرچین و بارانمرغ پرفان را

۲۰۰/ و چشم نابینا میآفریند

اشکال خالی را بین دروازه‌های عاج

و رایحه شوری ریگزار را تازه میکند

اینست زمان تنش بین مرگ و میلاد

VI

Although I do not hope to turn again

185Although I do not hope

Although I do not hope to turn

Wavering between the profit and the loss

In this brief transit where the dreams cross

The dreamcrossed twilight between birth and dying

190(Bless me father) though I do not wish to wish these things

From the wide window towards the granite shore

The white sails still fly seaward, seaward flying

Unbroken wings

And the lost heart stiffens and rejoices

195In the lost lilac and the lost sea voices

And the weak spirit quickens to rebel

For the bent golden-rod and the lost sea smell

Quickens to recover

The cry of quail and the whirling plover

200And the blind eye creates

The empty forms between the ivory gates

And smell renews the salt savour of the sandy earth

This is the time of tension between dying and birth

مکان انزوایی که سه رؤیا میگذرند

۲۰۵ بین صفرهای آبی

اما وقتی صداهای لرزنده از درخت سرفدار رها میشوند

بگذار سرفداری دیگر بلرزد و پاسخ دهد.

خواهر پوشیده، مادر مقدس، روح چشمه، روح باغ،

از مضحکه نمودن خود با دروغ باز دارمان

۲۱۰ پیاموز ما را خاموش بنشینیم

متی در میان این صفرها،

آرامشمان در ارادهی اوست

و متی در میان این صفرها

خواهر، مادر

۲۱۵ و جان رود، جان دریا،

از جدایی مرا باز دار

و بگذار فریادم به سوی تو آید.

The place of solitude where three dreams cross

205Between blue rocks

But when the voices shaken from the yew-tree drift away

Let the other yew be shaken and reply.

Blessèd sister, holy mother, spirit of the fountain, spirit of the garden,

Suffer us not to mock ourselves with falsehood

Teach us to care and not to care

210Teach us to sit still

Even among these rocks,

Our peace in His will

And even among these rocks

Sister, mother

215And spirit of the river, spirit of the sea,

Suffer me not to be separated

And let my cry come unto Thee.

یادداشت‌های پارسنبه‌فاکستران

۱. پارسنبه‌فاکستران آیینی است مسیمی که کشیش در طی آن با فاکستر بر پیشانی آیینمداران نشان صلیب میکشد. همچنین به نفستین روز در پرهیزی چهاروزه میگویند، به یاد چهل روزی که عیسی مسیح در بیابان روزه داشت و سرانجام ابلیس او را رها کرد و

۲. Guido Gavalcanti (1255-1300): Perchio non spero di tornar giammai

۳. برداشتی از شکسپیر (XXIX): Desiring this man's art and that man's.

۴. از دعایی کاتولیکرومی.

۵. دانت، برزخ: [به یاد داشته باش عذابم را به سزای شهوتم]. Sovegna vos temps de ma dolar.

۶. از دعایی کاتولیکرومی.

۷. از دعایی کلیسایی. - اشاره به تورات، کتاب میگاه نبی، ششم. ۳.

۸. شقص توبه کار در آغاز اعتراف فود نزد کشیش کاتولیکرومی چنین میگوید.

۹. دانت، بهشت: آرامش ما فواست اوست، فواست اوست آرامش ما.

۱۰. زبور داوود، مزمور صدودوم، ۱.

یادداشت گرداننده

فراہستان نخستین شعر تی. اس. الیوت بود که سالها پیش (۱۳۶۱) به دست گرفتم. برای سر در آوردن از آن چندین بار آن را به فارسی برگرداندم. گو اینکه هدفم ترجمه‌های موجه و مرفه‌ای نبود و می‌خواستم کار شاعری خود را پیش ببرم. و همین طور شعرهای دیگر الیوت را خواندم. (اجاعات بیوقفهی شعر او به اسطوره‌ها و متون دینی و دانتہ و شکسپیر ممکن است هر شاعر تازه‌کاری را بر آن دارد که در بهره‌بری از منابع گوناگون مسور باشد. به گمانم زمینہی سافتاری بسیاری از شعرهای او بیشتر بر ادبیات داستانی غرب و بویژه آن چه صنعت جریان سیال ذهن مینامند، قرار دارد. و ترکیب‌بندی شعرش بر ایماژیسم که خود پیوند نزدیکی با آن داشت. آنچه به شاعر کمک کرد تا به زبانی جهانی دست یابد، شاید شیفتگی او به سمبولیسم فرانسه بود از سویی، و تأمل او بر شعر مابعدالطبیعی در سده‌ی هفدهم از سویی دیگر، سبب شد تا شاعری تمام عیار انگلیسی بماند. اما اینکه تی. اس. الیوت در سال ۱۹۲۷ کاتولیک میشود و با چارلزنه‌هاکستران در عوالم دینی و معنوی فرو میرود، گویی می‌خواسته جبران مافات کند. آخر او در جوانی به پیروی از ترانه‌های فیام - فیتز جرالڈ شعرهای به قول خود کفرآمیزی سروده بود که پس از پشیمانی از بین برد. پس از این شوفی زندانه به سبک الیوت، اندکی آشنایی با او: توماس استرنز الیوت از اعقاب نخستین خانواده‌های مهاجر نیوانگلندی، زاد (روز ۲۸ سپتامبر ۱۸۸۸ در سنت لوئیس میسوری (امریکا) عزیمت به سوربن برای خواندن ادبیات و فلسفه در ۱۹۱۰ پروفراک و مشاهدات دیگر ۱۹۱۷ ویراستاری پیشنویس فراہستان به وسیله ی ازرا پاوند و چاپ آن در شماره ی اول مجله ی کرایتریون (معیار)، اکتبر ۱۹۲۲ تابعیت انگلیس در ۱۹۲۷

باورهای الیوت در دیباچه‌ی مجموعه‌های از مقالات: در ادبیات پیرو سبک کلاسیک، در سیاست طرفدار سلطنت، در

مذهب کاتولیک آنگلیکان

چارشنبه‌فراستان ۱۹۳۰

به دنبال فدایان بیگانه (مقاله) ۱۹۳۴

قتل در کلیسای جامع (نمایشنامه) ۱۹۳۵

اندیشه‌ی جامعه‌ی مسیحی (مقاله) ۱۹۳۹

چهار کوارتت ۱۹۴۳

جایزه‌ی نوبل ادبی ۱۹۴۸

دریافت نشان آزادی کشور آمریکا ۱۹۶۴

مرگ چهارم ژانویه ۱۹۶۵

مجله‌های و شعرهای دیگر

پیوست

خانه‌های پای

شاپور احمدی

خانمهای پاك. ديباچه

و ايتان را ديده انبوهی كه كارشان ريفتن بی شمار چای است در نشست بی پایان. در آن میان
مبادا فیلسوفی نهفته باشد، او میخ كشان تهدیدمان می كند.
و سپیده دمان پسرانشان به انتظار ایستاده اند.
از آنها آیا کسی را می شناسی كه پس از گفتاری نجیبانه خود را بدنام كند تا وادار به
مضمكه اش شوی؟
چه تصویر پلیدی كه از شما در ابتدا به یاد می آید. پس از من دور شو. من می بایست اکنون به
شیوهی مردگان هر كاری را به انجام می رساندم، نه این گونه كه در بازار و با مردم سروكار دارم.

خانمهای پاك. خوابگردی

به وضوح می دانم كه خواب می بینم اما دوست دارم همین طور بمانم مگر اگر در بیداری یا در
ایران همچنان كه آفتاب به داخل چادر می آید گربه بر رویم بپرد همان گونه كه كار هر روزه
اوست و می داند درست از كجای دماغ شروع كند و سر فرو می كند و دُمش بالای كشالهی رانم
سرازیر شده است و بویی را كه از من بلند می شود نمی دانم چه بویی است از بینی اش بالا
می كشد و اگر امیانا پایی بجنبانم چالاك سر بر می گرداند و مواظب است مبادا آرامشم به هم
بفورد و گرنه به یاد می آورم خانه ام را و بدین ترتیب زانوانم از چادر بیرون فواه ند فزید و چون
سنگ بزرگی در صمرا همه چیز را فواهم دید.

خانمهای پاک. بالا رفتن از پلکان

آیا می‌بینی در ماهتاب کهنه و مسی دراز کشیده‌ام و پیراهنم را بر دکلی سیاه آویخته‌ام تا نزد
پیر خود بروم؟

و بودا را دیدم بر سر راهمان در بیابان. از او پرسیدم: «از چه می‌گریزی؟» گفت: «ای وای مگر
آدمی را ندیدی؟»

پیرم به کناری رفت و در آن غروب طلایی بودا را فراب کردم.
بر پله‌های کوچک سنگی نشستیم. لیوان بزرگ چای را در پرتو آفتابگردانها سفت از دستم
گرفت. دیگر کامل شدیم و از موصله و کم‌مرفی خود نازک و زرد، نه لرزنده بلکه چیزی شبیه
کاشیهای دورترین خانه در شب.

و مانند سگی گریه‌کنان با ماه گشتم.
هیچ تو آیا آهنگی زشت چنین شنیده‌ای؟

خانمهای پاک. با خانم ایکسی ایکسوامی

پسرم خیلی کم به من اندیشیده است.
هرگز نشنیده بودیم در سلمانی را به خانه بیاورند. زنم مرتب لابه می‌کرد برای سلمانی
آبلیمو نیاورده‌اند.

و هر وقت پسرم عرقش را پاک می‌کرد، سلمانی فریاد کشیده است: تو فقط پسری زیبا
هستی.

اکنون خواهش می‌کنم موهایم را کمی کوتاهتر کن.
بعد از این همه تنهایی به سلمانی پناه آورده‌ام.

مگر از قدیم زن بیوه‌ای را نمی‌شناختم که خواهرم بود. در شگفتم که چه دورانی را بدون من گذراند. و پسرش که امسال بهار با او نزد می‌بافتم، چشمها و دماغش از سنگ تراشیده شده بودند.

در آخر هر روز چه پیش می‌آید؟
اینکه مرا دعوت کنید، چه بی‌شرمانه است.
چه فکری، خود را آراسته‌ام برای خانم ایکس ایکسوای.

خانم ایکس ایکسوای را از دست داده‌ام.
فدایا، هر زنی که بی‌ایمان شود، آیا به مسافرخانه هم سری می‌زند؟
کجا، چه وقت، خانمی دیگر؟
عصر ما گذرگاه خانم ایکس ایکسوای نبود. با این همه هرساله آماده‌ی پذیرایی‌ام.

خانمهای پاک. کار با آبرنگ

میله‌های فلزی در باران سیاه قد کشیده‌اند در آن تابلو که برای همبازی‌ام پرداخته بودم، دفتری که مانند سنگ آتشی‌نی آبی می‌نمود.
تابلو چنان قد کشیده که فصول واقعی را در هم شکسته است.
بعد از ظهرها بوی رنگ می‌داد و دستهایم را در کبودی نمدار بالا می‌گرفتم.
نوا‌ی سازی که می‌نواخت، همچون آهنی گداخته اینک در سینه‌ام تا کی رو به سردی می‌رود؟ و تو از کجا می‌دانی چه جنگی بر سر آن کردیم؟

جهان مرا ندیدی که پدرم پاره‌پاره کرد: سنگهای بنفش و سایه‌های نمناک در دل برگهای پوسیده و فردلی.
انبوه سیاه پرندگان بر ریگهای زرد: آنجا نشسته بودم.

به سوی جاوه و پرتغال، آن نقاط قرمز، در حرکت بوده از دوستی کثیف و دشمنی بی‌مایه‌ای که اندوخته بودم.

اکنون می‌رس چه کرده‌ام یا چه آیینی دارم.

خانه‌های پاک. جان‌کندن قاطر

امشب هراسانم. می‌ترسم تکه‌تکه شوم. شکوه و اندوه بساط چای و قلیان را تاریکی از خاطر برده است. و هر دم که انبوه ستارگان بر دریاچه‌ی راکد آسمان پُرپُر می‌زنند، دیگر مطمئن می‌شوم که دارم فقط نگاه می‌کنم و پراکنده‌ام. می‌دانی اگر من چیزی بیرون از شهر و خاکم، تو هم صیاد بزرگی باش و شب نفواب. سرم را جدا کن. آن گاه فستگی‌ام در می‌رود.

چنان از بخت با نیچه متنفرم که نزدیک است از فواب بپریم و همه چیز به هوا رود. انسان بیچاره است، بیچاره است و همچنان آن عبارت زیرکانه‌اش را سر می‌دهد: خدا مرده است جان، مرده است.

می‌ترسم گندابی خشک شوم تا صبح، آن گاه که کسی مرا دوست می‌دارد یا چشم‌هایم را در آورده است.

به هر حال فردا در گونی بزرگ شهر آدامس فواهم فرید، کرایه‌ی تاکسی فواهم پرداخت و به گوش سپردن‌های جفنگ خود به شاعران و پرویان خیره فواهم شد.

به همین قلم/ شعر

۱. ویرانشهر یکم. شوفیهای ناگوار

(۶۸ و) ۶۶-۶۱ دوم. متنها

سوم. بازگویی شوفیها و متنها

۲. پادشاهنامه یکم. دیباچه: آب و گل عشق

۶۷-۶۶ گردانی دوم: متن: پادشاهنامه گردانی

سوم: پیوست: شعرهای مشکوک و الماقی

۳. کارنامه‌ی قهوه‌ای یکم. آن پاره‌ی دیگر

۷۷-۷۶ و کیود دوم. دیوآمیزی بی‌انجام

سوم. پیشگویی زمان اکنون

۴. کمنوشتار یکم. زندگی نابجای هنرمند

۷۹-۸۰ دوم. تنه‌پته‌نگاری

سوم. واپسینشمار

۵. در ماشیه‌ی متن یکم. فانه‌ی عنکبوت

۸۱-۸۲ الف دوم. دستنویس غیب‌بین

۶. سوتک گوستی که یکم. سوت آشکار و پنهان

۸۳ سنگ شد دوم. کتابچه‌ی سنگی

۷. کالبدفوانی یکم. کالبدفوانی

۸۴-۸۵ دوم. پیوستها

۸. گزیده‌ی هفتگانه

۶۱-۸۵

۹. بندهای پیشکشی فرشته‌ها بر خاکستر و آفتاب

۸۶

۱۰. گاهی خاطره‌ی عشقی اندوهناک از زمانهای اکنون

۸۷

۱۱. دیوها و دل‌بند گونی‌پوشم

۸۸-۸۹

به همین هلم/ برگردان

۱. فراستان و شعرهای دیگر تی. اس. الیوت

۸۸ و ۸۲ و ۷۹ و ۶۱

۲. سگاه زنانه در زایشگاه و پیرامونش سیلویا پلات

دی ۸۸

۳. گاهان ایزدان و اهریمن لی بو و ازرا پاوند و

زمستان ۸۸

۴. شاه خاکستری‌پشم آنا آفماتوا

بهار ۸۹

۵. زیبایی نکتبار بچه‌ها آرتور رمبو

تابستان و مهر ۸۹

۶. مرواریدهای استفوانی مارینا تسوه‌تایوا

پاییز ۸۹